

دفترهای کارگری سوسیالیستی

زنان دوستای آلمان
آموزش سوسیالیستی

شوروی : فروپاشی بت استالینیزم

اوضاع سیاسی ایران و
وظایف سوسیالیست های انقلابی

شماره

کارگران جهان متحد شوید

مهر ۱۳۷۰
اکتبر ۱۹۹۱

فهرست مطالب این شماره :

صفحه	نویسنده	
۱	م. رازی	اوضاع سیاسی کنونی ایران و وظایف سوسیالیست های انقلابی
۱۲	مازیار روزبه	وضعیت شوروی: فروپاشی بت استالینیزم
۱۷	سارا مقدم	تفویم سیاسی: اولین سالهای حیات دولت شوروی
۲۱	تروتسکی	استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد
	سارا مقدم	اسناد تاریخی :
۲۹		مبارزه لنین و تروتسکی علیه بوروکراسی
۳۱		مسأله ملیت های ستم دیده
۳۲		آخرین نامه های لنین
۳۳		درباره کیش شخصیت
۳۵	ستاره شهابی	درخواست های زنان روستایی آلمان
		آموزش سوسیالیستی :
۳۸	رابعه مهدوی	مقدمات اقتصاد - بخش آخر

طرح روی جلد :

طرح روی جلد نشریه بین الملل کمونیست (کمینترن)

بتاریخ اول ماه مه ۱۹۱۹

اوضاع سیاسی کنونی ایران و وظایف سوسیالیست های انقلابی

تحولات سیاسی چندماه گذشته در ایران و کشمکش های درونی هیات حاکم، بار دیگر عده ای از نیروهای اپوزیسیون را دچار تزلزل و سردرگمی کرده است. برخی از "سوسیال دمکرات" ها، به نقد، مدافع باند فرسنگانی شده و چرخش آشکار رژیم به سمت دولت های امپریالیستی را گامی مثبت ارزیابی کرده و اعلام کرده اند که می باید در مقابل جناح "تندرو" هیات حاکم از فرسنگانی دفاع کرد. آنان توصیه های آقای هرج بوش مبنی بر ایجاد قریب الوفوع "دمکراسی" (بورژوازی) در ایران را باور کرده اند؛ بعضی از سلطنت طلبان و سرمایه داران فراری زمان شاه نیز دست از "مبارزه" برای بازگرداندن تاج شاهنشاهی برداشته و به عمده آخوندی رضایت داده اند. عده ای از آنان پس از معاملات پشت پرده به ایران بازگشته و برخی نیز در خارج به خدمت حزب الله درآمده اند (تورواخیر شاپور بختیار توسط یکی از دستیارهای نزدیک وی و دو حزب الهی، نمایانگر همکاری نزدیک سلطنت طلبان با باند فرسنگانی است). "چپ" استالیستی نیز که پس از تحولات شوروی و اروپای شرقی تعادل سیاسی خود را از دست داده بود، اکنون کمافی سابق مجدداً اختلافات درونی هیات حاکم شده و در صدد یافتن جناح "رادیکال" و "مترقی" نوینی در درون هیات حاکم است تا متحدان بورژوازی خود را برای "انقلاب دمکراتیک" آتی تعیین کند. برخی دیگر از "مدافعان طبقه کارگر" در شرایط حساس کنونی و آغاز حرکت های نوین کارگری، از انجام فعالیت سیاسی متشکل طفره رفته اند و به بهانه "عدم وجود شرایط مبارزاتی" دست روی دست گذاشته و صرفاً مشغول خودسازی شخصی و یا در بهترین حالت ارتقاء "معرفت" و "فرهنگ" سیاسی خود شده اند و تدارک "تئوریک" برای روز موعود می بینند!

شرایط کنونی و تحولات اخیر در وضعیت ایران، بار دیگر ارزیابی چشم - انداز جنبش کارگری و وظایف اساسی سوسیالیست های انقلابی را در دستور روز قرار می دهد. برای تعیین ماهیت این وظایف، در ابتدا باید به بررسی - اوضاع کنونی و ماهیت طبقاتی رژیم پرداخت.

اوضاع کنونی و ماهیت طبقاتی رژیم

اختلافات و جناح بندی های درونی رژیم و ارتباط های آن با امپریالیزم هیچک تازگی ندارند. هیات حاکم از روز نخست بحران سیاسی و اختلافات درونی داشته و روابط مخفی با امپریالیزم رانیزحتی قبل از سه قدرت رسیدن ایجاد کرده بود. تنها تغییری که این بار به وقوع پیوسته این است که برخلاف دوره های گذشته، پیروزی جناح "معتدل" برجناح "تندرو" محتمل تر گشته و به همین علت رابطه با امپریالیزم بطور آشکار و علنی مطرح شده است. پس از مرگ خمینی و خاتمه جنگ، باند رفسنجانی توانست قدرت بیشتری در دست خود متمرکز و اقدام به برکناری مخالفان خود کند (اما، در عین حال کشمکش ها و اختلافات درونی هنوز کاملا حل نشده و تا پیروزی نهایی باند رفسنجانی، فاصله زیاد است و راه پربلیغ و خمی در مقابل رژیم فرار دارد).

برخلاف آنان که چشم امید به اختلافات درونی رژیم بسته اند، سوسا لیست های انقلابی بررسی اوضاع سیاسی راهیچگاه به دعوای محافل هیات حاکم کاهش نمی دهند. سیاست بازی سیاستمداران بورژوا را نباید بسا سیاست میان طبقات اجتماعی یکی دانست. سیاست محصول مبارزه طبقاتی است. در هر دوره تاریخی مشخص، طبقه حاکم همواره برای حراست از قدرت خود مبارزه کرده، و طبقه ای که از قدرت کنار گذاشته شده است برای تسخیر قدرت مبارزه می کند. بررسی اوضاع سیاسی رانمی توان از این واقعیت - یعنی مبارزه میان طبقات عمده اجتماعی (سرمایه دار و پرولتاریا) - جداگانه بررسی کرد.

در جوامع سرمایه داری، باید بین قدرت دولتی و حکومتی تمایز قایل شد. این دو یک پدیده واحد نیستند، گرچه به یکدیگر مربوط هستند. دولت سرمایه داری رانمی توان با حکومت های سوسیال دمکراتیک و یا رژیم بناپار-تیستی و یافاشیستی و یا دیکتاتوری نظامی چرخاند. هر یک از رژیم ها و یا حکومت ها نیز می توانند چندین جناح و گرایش داشته باشند و بر سر و کله یکدیگر هم بزنند و یا حتی یکدیگر را نیز ترور کنند. اما، همه آنان در هر حالت و شرایطی برای حفظ قدرت دولتی بورژوازی مبارزه می کنند.

آنان همگی رژیم‌های سرمایه‌داری هستند و طبقه‌کارگر را استثمار می‌کند. دخالت نیروهای انقلابی نمی‌تواند به فعالیت و دعواهای محافل هیات حاکم محدود شود، که باید عمدتاً بر محور مبارزه سیاسی طبقه انقلابی استوار باشد.

اقدامات اخیر رژیم رفسنجانی و نزدیکی به امپریالیسم و "اصلاحات" نیم‌بند آن رژیم، نباید به این معنی تلقی شود که گویا جناح رفسنجانی "بهتر" از جناح محتشمی/کروبی است. این دو خواهان حفظ قدرت دولتی بورژوازی هستند و تا سرنگونی کل دستگاه دولتی سرمایه‌داری در ایران و به قدرت رسیدن طبقه‌کارگر هیچکدام از تکالیف انقلابی (دمکراسی سیاسی و اقتصادی و حل مسأله ارضی، ملی، زنان و غیره) قابل تحقق نخواهند بود. رژیم فعلی از ابتدا تا کنون برغم هرگونه اختلافات درونی، در مجموع به سمت تثبیت قدرت دولتی بورژوازی مدرن و روابط عادی سرمایه‌داری (روابطی همانند دوره حکومت شاه - با ویژگی‌های خاص خود) گام برداشته است. اما در عین حال، این مسیر سهل و آسان طی نشده و هنوز نیز به انتها نرسیده است - جناحی در هیات حاکم از ابتدا این روند را کند کرده و مانع بر سر راه جناح دیگر ایجاد کرده است. برای توضیح این واقع‌یادیده ما هیت طبقاتی ویژه رژیم پرداخت - ارتباط آن با دستگاه روحانیت شیعه.

دستگاه روحانیت شیعه برغم اینکه همواره یکی از اجزاء مهم دولت ایران برای حفظ سلطه طبقه حاکم بوده است، اما بعینت تضادهای درونی جامعه ایران که ریشه در وجه تولید آسیائی داشته است، از تشکیلات دولتی استقلال مالی و تشکیلاتی نسبی داشته است. برنامه و هدف‌های واپس‌گرای این سلسله مراتب منحربه‌تخاصم‌ها و کشمکش‌های مرتب با دولت‌های سرمایه‌داری شده است - اما همواره اینان بخشی از هیات حاکم و در خدمت مناسبات سرمایه‌داری بوده‌اند. طرز کار و عملکرد این دستگاه نیز به اساس یک مرکزیت اداری، که انحصار منافع مادی بین آنان بوده است. امکانات عاملین مذهب تشیع در میان مردم، به بهره‌برداری فردی مالی آنان کمک می‌کرده است و دعواهای آخوندها بر سلسله مراتب نیز از این انگیزه عینی سرچشمه می‌گیرد - یعنی پرکردن جیب خود و انباشت ثروت.

از این زاویه آخوندها در جامعه ایران اصولاً بر اساس یک تشکیلات ملوک - الطوائفی که اسحام آن نه متکی بر مرکزیت اداری که بهره‌برداری فردی بنا

شده است، عمل کرده و می کند. شکل اصلی این بهره برداری نیز طبیعتاً نه بر اساس سودمبستی بر تولید که اساساً چپاول، باج گیری، دزدی و سوداگری در بازار بوده است. مولد وریشه بحران های سیاسی رژیم (که تا به امروز ادامه داشته) و روند بازگشت به یک نظام سرمایه داری مدرن را کند کرده است عمدتاً همین عامل است. در جوامع معاصر که سود نه محصول تولید ارزش افزونه که محصول سوداگری باشد، اقتصاد دیبولی کل اقتصاد با خطرناک بودی روبروی شود. اگر درآمد تولید نغفت نبود، اقتصاد ایران مدتها پیش متلاشی شده بود. پول نغفت در دست بازاری ها و اخوندها مدتها اقتصاد متکی بر سوداگری را امکان پذیر کرد. اما پول نغفت هم، که بصورت انباشت اولیه در دست عده ای افتاده، نهایتاً باید به کار افتد. بهر حال، دردنیای امروز، سیستم اقتصادی متکی بر سوداگری نهایتاً به بن بست می رسد.

براین اساس، از ابتدا، دو جناح در درون هیات حاکم شکل گرفت: جناح "دوران دیش" که خواهان احیاء نظام سرمایه داری مدرن (و در نتیجه ارتباط مستقیم و غلشی با امپریالیزم) بوده و هست - بازرگان، بنی صدر، حجتیه و اکنون رفسحانی. و جناحی دیگر که خواهان حفظ سیستم سوداگری بوده و هست (بایرآخوندها در مقاطع مختلف و اکنون محتشمی و دارودسته). البته دست آخر، منطق عینی نظام سرمایه داری برخی از آخوندها را متحول و به گرایش "معتدل" متقاعد کرد (خود رفسحانی مدتها در جناح "تندرو" قرار داشت).

قیام بهمن ماه که منجر به سرنگونی رژیم شاه شد، قدرت دولتی سرمایه داری را دست نخورده باقی گذاشت. بعلت عدم وجود بدیل انقلابی در جامعه (حیانت های حزب توده) قدرت سیاسی به دست یک رژیم سرمایه داری از نوعی دیگر افتاد. سرمایه داران ایرانی بعلت عدم وجود بدیل ایده آل به دستگاه دولتی متکی بر سلسله مراتب روحانیت رضایت دادند. ساواک و ارتش و کلیسه ابزار سرکوب رژیم شاه به خدمت رژیم جدید درآمدند. سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان کماکان ادامه یافت. اما بعلت شکل دولت نوین، روند بازگشت به شرایط ایده آل (سرمایه داری مدرن) به درازا کشید. و هنوز هم کشمکش های درونی رژیم خاتمه نیافته است.

چشم انداز جنبش کارگری

ترسیم مسیر جنبش کارگری عمدتاً به تحولات سیاسی رژیم در دوره آبی بستگی دارد (البته تحولات بین المللی و منطقه‌ای و وقایع درونی اجتماعی و سیاسی - بخصوص مبارزات طبقه کارگر- در این محاسبات بی تاثیر نخواهند بود). بنا بر موقعیت فعلی رژیم و تحولات دوره گذشته می توان به دوسیدیل در تحول یک آبی ایران تاکید کرد:

نخست، ادامه وضع موجود (اختلافات جناح های هیات حاکم و کشمکش های درونی همزمان با تثبیت مناسبات سرمایه داری به شکل متمرکزتر، انحصاری تر و ارتعاعی تر از سابق) - این مسیر اساساً تحولات سال گذشته غیرمحمتمل تری به نظرمی رسد. به هر حال، تحت چنین شرایطی امکان انفجارهای توده ای وجود خواهد داشت. شرایط نامتعادل سیاسی رژیم، روند استغفار کامل قدرت حکومتی را غیرممکن می کند و در وضعیتی که حکومت کنندگان دچار بحران دائمی سیاسی باشند، حکومت شوندگان نیز به حرکت های ضد حکومتی دامن می زنند - حتی اگر جنبش ها با شکست روبرو شوند. بخصوص آنکه نه جنگی در میان است و نه "رهبرانقلاب" ای که توسط آنان توده ها تحمیق شوند. از سوی دیگر، جهتگیری رژیم به سمت امپریالیزم، کار رژیم را برای جا انداختن شمارهای توخالی ("نه شرقی و نه غربی") و عوامفریبی های بی محتوا ("مبارزات ضد امپریا - لیستی") دشوارتر خواهد کرد.

میسردوم که محتمل تری به نظرمی آید، پیروزی کامل یا ندرفسنحائی است (چنین کاری صرفاً از طریق اعمال ترور علیه مخالفان عملی است - رفسنحائی باید دخلالی ها و محتشمی ها را اعدام کند وگرنه آنان بازمان خوش کنار نمی روند!). مفهوم این تحول، برکناری کامل سلسله مراتب شیعه از قدرت دولتی و احیاء یک دولت مرکزی و یکپارچه است (گام های اولیه آن برداشته شده است - اقدام نیروهای سه گانه).

در صورت بازگشت نظم سرمایه داری مدرن (توفیق یا ندرفسنحائی)، برنامه و سیاست رژیم کامل روشن است. برنامه مرکوب و ارعاب تا حدودی باید تغلیل یابد (عمدتاً تحت فشار امپریالیزم بمنظور ارضاء اذهان عمومی بین المللی) و برنامه تثبیت و راه اندازی سرمایه داری در دستور کار قرار می گیرد -

با افزایش و شدت بحران اقتصادی و لطمات ناشی از جنگ این امر یکی از مسایل عاجل رژیم است (دعوت از سرمایه‌داران، طبیب‌ها و تکنوکرات‌های ایرانی به بازگشت به وطن نشانگر این نیاز عینی سرمایه‌داری است).

اما، خواستن توانستن نیست. به جریان افتادن سرمایه‌داری در ایران امری نیست که بتواند بطور خودبخودی و با آسانی و سهولت تحقق یابد. حتی اگر همین فردا احمدآقا و محتشمی دست از سماجت و لجاجت بردارند و یا سر به نیست شوند، در مقابل رژیم رفسنجانی کوهی از مسایل نهفته است: بازگرداندن سرمایه‌های فراری، جلوگیری از تورم لحام گسیخته، کاهش فقر و فلاکت و بی‌کاری، مقابله با بازار سیاه و بی‌اعتباری ریال در بازار ارزی جهانی، همه و همه عوارضی بحرانی هستند که گلوی رژیم را بیشتر و بیشتر خواهد فشرد (به قول خود رفسنجانی - طی ایرادات اخیر در نماز جمعه - مشکلات عبارتند از ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت جنگ و حدود ۲۱ میلیارد تعهدات و بدهی‌های خارجی و غیره). اضافه بر آن، عوارض ناشی از ماهیت ملوک‌الطوایفی رژیم در دهه گذشته کلیه اقدامات را مشکل تر خواهد کرد. واضحست که تحت چنین شرایطی احیای روال عادی سرمایه‌داری یک شبه انجام نمی‌گیرد. دولت باید "قاطعانه" و با تمام قدرت زمین‌داری برای سرمایه‌داران خصوصی در صنایع هموار کند.

نخستین و مرکزی‌ترین اقدام رژیم برای فراهم کردن شرایط مناسب سرمایه‌داری، تشدید هر چه بیشتر بهره‌کشی از کارگران و استثمار شدیدتر نیروی کار است (کاهش میزان دستمزدهای واقعی و افزایش مدت و شدت کار). به عبارت دیگر استثمار مضاعف نیروی کار اساس توفیق سرمایه‌داری ایران است. آیا چنین اقدامی عملی است؟ متأسفانه پاسخ مثبت است. با وجود جو اختناق و ترور و سرکوب مبارزات در دوره گذشته و وجود ارتش عظیم ذخیره کار، تناسب قوای طبقاتی برای تثبیت استثمار مضاعف فراهم شده است. "قانون کار" رژیم نیز به این وضع رسمیت داده است.

اما، این تغییر در توازن قوا به این مفهوم نیست که روند تثبیت موقعیت مورد نیاز سرمایه‌داران با سهولت به پیش رود. با استقرار کامل نظام سرمایه‌داری مدرن، روند مذکور می‌تواند با سهولت آغاز شود. لیک، در جریان عملیات موانع بسیاری در مقابل رژیم قرار خواهد گرفت. بارها اندازه چرخ‌های نیمه ایستاده سرمایه‌داری و رونق مجدد، ارتش ذخیره کار به سرعت جذب بازار کار

خواهند شد. این ادغام نیروی کار در تولید، تناسب قوا را به نفع کارگران تغییر می دهد. مقاومت های پیکر و قاطع علیه نظام استثمار مضاعف شکل می گیرد. اما فده بر این، رونق اقتصادی و افزایش تدریجی سطح زندگی کارگران رفته رفته روحیه نوینی در پرولتاریای ایران به وجود می آورد. اعتماد به نفس جای کزین رجوت و دل سردی می شود. مبارزات کارگری در ابعاد وسیع، این سار در مقابل یک رژیم سرمایه داری تمام عیار، آغاز می شود.

مضاف بر این، سرمایه داری ایران در بهترین حالت، نظامی است که به علت ادغام در اقتصاد جهانی دچار بحران دائمی ساختاری است (ریشه اقتصادی بحران سرمایه داری در دوره شاه هم این عامل بود). در چارچوب سرمایه داری، اقتصاد ایران یک اقتصاد وابسته به امپریالیسم بوده و خواهد بود. برخلاف نظام های اقتصادی جوامع اروپائی، سرمایه داری در ایران توسط امپریالیسم، از بالا، تکمیل شده و تا زمان گسست نهایی از سیستم جهانی سرمایه داری، اقتصاد ایران به شکل یک سرمایه داری ناقص الخلقه بحران زا به حیات انگل و ار خود ادامه می دهد (به علت ترکیب روندهای ناموزون انباشت اولیه سرمایه با انباشت کاپیتالیستی در مقیاس جهانی). این امر نیز، به نوبه خود، حل مسایل جامعه را توسط رژیم با موانع اساسی روبرو کرده و نقش طبقه کارگر در صحنه مبارزاتی را در دوره آتی، برای ارائه یک بدیل انقلابی، ضروری و تعیین کننده می کند.

وظایف سوسیالیست های انقلابی

سرمایه داری و رژیم آن، اما، تنها عامل تعیین کننده در بر سر — ای اوضاع سیاسی نیستند. همانگونه که فقدان رهبری انقلابی کارگری و عدم سازمان یافتگی کارگران منجر به قدرت رسیدن رژیم فعلی شد، سازماندهی جنبش کارگری و شکل گیری رهبری انقلابی در دوره آتی می تواند به اعتدالی جنبش کارگری منتهی شود. در وضعیت فعلی جامعه ما، تنها نیروی انقلابی که توانایی رهبری هم لایه ها و طبقات ستمدیده را دارا است، طبقه کارگر است.

دولت سرمایه داری بازسازی شده و در حال استحکام خود است. باید در مقابل رژیم سرمایه داری رفسنجانی جنبش متشکل کارگری را — از هم اکنون و بطور پیکر و جدی — برای درهم شکستن قدرت دولتی بورژوازی، تقویت کرد

(این نیرویون یک تشکیلات انقلابی کارگری عملی نیست) . بدیل دیگری وجود ندارد . راه حل های دیگر همه به نا کجا آید ختم می شوند . این راه حل ها کجا می رسد ؟

اولی ، همان وضع سابق را دنبال می کند . عده ای هر چند صبح سفید "وحدت" را سر می دهند و مخالفان سابق و "رفقای اخراجی" سازمان خود را اعلامیه مشترک می دهند و با همان برنامه و روش سابق سر خود را مدتی گرم می کنند . سپس مجدداً اختلاف و دعوا با لایمی گیرد و با اتهام و برجسته سازی دیگر کردن ، اشعاب می کنند . همه نیز به نام طبقه کارگر و برای جنبش کارگری (بسیاری از کارگران و طرفداران این سازمان ها ، بر اساس انگیزه های سالم و مبارزاتی چشم به انتظار وحدت محدود با زکشت به دوران "پرشکوه" گذشته اند . اما این قبیل راه حل ها دیگر کار آیی خود را برای همیشه از دست داده اند . وحدت نیروهای مسعف شده (آنها اشعاب های غیر اصولی و بیروکراتیک) هرگز جایگزین کار صورتی در داخل جنبش کارگری و ساختن یک نیروی انقلابی کارگری نمی شود . آنان که هدف شان از ساختن حزب انقلابی به جنبش روشی منتهی شده است ، خود عامل سازنده ای در مقابل تشکیل یک سازمان انقلابی و مداخله در جنبش کارگری اند .

راه حل دوم ، به تشکیل "سازمان" و "حزب" طبقه کارگر مبادرت می ورزد . این عده برای باورند که می توان با غلوکویی و اغراق خود را نماینده کل طبقه کارگر جازده و سایر نیروها را از میدان بدرکنند . اینان روش "سریع ثروت مند شدن" را اتخاذ کرده و بحران سیاسی و تشکیلاتی جنبش کارگری را با چند شعار و عمل مسلحانه می خواهند حل کنند . اشعاب های اخیر در این گونه سازمان ها نمایانگر شکست چنین پروژه هایی است .

سومی ، خواب و خیال ایجاد یک جامعه بورژوازی به سبک اروپا را در سر می پرورانند . اینان می خواهند حزب سراسری "سوسیالیستی" ایجاد کرده و "دمکراسی" و انتخابات آزاد را از رژیم رفسنجانی طلب می کنند ! این گونه تخیلات حربه بورژوازی هرگز در ایران عملی نخواهد بود . رژیم سرمایه داری رفسنجانی هیچوقت قادر به ایجاد گشایش های دمکراتیک نخواهد بود ، زیرا که سلاطین به روز رژیم شاه خواهد افتاد . گشایش های دمکراتیک برای رژیم های سرمایه داری ای که توسط امپریالیسم به ایران وارد شده اند ، برابر با انهدام و نابودی فوری آنهاست .

و چهارمین "راه حل" توسط برخی از روشنفکران و حتی اعمای سابق بسیاری از سازمان های سیاسی که تاب و توان کارجدي را از دست داده اند ارائه می شود. آنان به این نتیجه رسیده اند که در ایران "خبری نیست" ! پس باید دست روی دست گذاشت و در انتظار روزی که کارگران به صحنه وارد شوند نشست و آن وقت "رهبری" را به دست گرفت ! از خصوصیات بارز این عده، شک و تردید به آغاز حرکت جدیدشان دادن، محافل عقیم تئوریک ساختن (گویا ساله جنبش کارگری فعلی ایران صرفاً کمبود تئوری است - البته مطالعات مسایل تئوریک جنبش کارگری بسیار حائز اهمیت هستند به شرط آنکه در انزوا و جدا از مبارزات کارگری نباشند)، سرحد را با خرده کاری گرم کردن، با نداشتن و به هرکاری جز کارجدي متشکل سیاسی دست زدن است. آنان تصور می کنند که مبارزه طبقاتی منتظر خواهد نشست تا ایشان "تئوری" های جدید خود را ارائه دهند. آنان غافل از این هستند که مبارزین در حین مبارزه در درون جنبش کارگری "مغز" خود را خواهند یافت. این قبیل مغزها که صرفاً در انزوا از جنبش کارگری تکامل می یابند، مانند مغز بدون بدن، بزودی همه متعفن خواهند شد *

سویالیست های انقلابی نه تنها توافقی با "راه حل" های فوق ندارند که پیگیرانه - و همزمان با دخالت در جنبش کارگری - با این قبیل انحرافات، که عارضه هر شکستی در جنبش کارگری است مبارزه جدي و راسخ خواهند کرد.

وظایف سویالیست های انقلابی چیستند؟

قیام بهمین سرکوب شد، اما شرایط عینی انقلابی در جامعه هرگز از بین نرفت. برغم ابعاد وسیع تهاجم ضد انقلاب علیه زحمتکشان ایران، حرکت های توده ای فروکش نکرد. در کردستان شعله انقلاب هرگز خاموش نشد. کارگران ایران حتی در حاس ترین شرایط و شدیدترین دوره اختناق - جنگ با عراق - دست از مبارزات ضد رژیم برنداشتند. با در نظر گرفتن ادا ماه بحران درونی فعلی - رژیم، حرکت های لحظه ای زحمتکشان (اعتصابات و تظاهرات محلی و شهری) که منجر به انفجارات توده ای می شوند (تظاهرات عمومی کوتاه مدت)، در دستور روز قرار دارند. با تثبیت احتمالی نظم عادی سرمایه داری (پیروزی کامل رفرماتی بر جناح دیگر - تبدیل محتمل تر)، نه تنها احیاء مجدد جنبش انقلابی از میان نخواهد رفت، که با وارد صحنه شدن کارگران به بازار کار (ساراه -

افتادن چرخ های صنایع و کارخانجات و سرمایه گذاری های کلان کشورهای غربی) مبارزات آنان وارد مرحله نوینی خواهد شد. امکانات برخاست های خودبخودی توده ها و مبارزات گسترده تر توده ای (اعتماد عمومی کارگری در سطح منطقه ای) فراهم تر خواهد شد.

در نتیجه، فعالیت در راستای ایجاد و گسترش کمیته های عمل کارگری در واحدهای عمده تولیدی و مبارزه در جهت هماهنگ کردن آنان، بیش شرط توفیق در مبارزات ضد رژیمی در دوره آتی است. به رغم اختناق شدید، قشر پیشروی کارگری در ایران شکل گرفته، و در دوره گذشته بطور پیکر و حتی متشکل در سازماندهی کمیته های مخفی دخیل بوده است. کارگران مبارز این کمیته ها، نیروی محرک اعتمادیات دوره گذشته بوده اند. اما بدون دخالت متشکل و سازمان یافته پیشگام انقلابی (حزب لنینیستی)، بدون ایجاد امکان های سیاسی و سازمانی، اینگونه کمیته ها، در مقابل حملات رژیم، در درازمدت دوام نخواهند آورد. بنابراین، مبارزه در راستای اتحاد کمیته ها و تدارک مبارزات سراسری یکی از عمده ترین وظایف سوسیالیست های انقلابی در شرایط کنونی است. شکل عملی و نقطه آغاز این تدارکات نیز تلاش در ایجاد و گسترش هسته های مخفی کارگری در سطح کارخانه ها و محلات کارگری (و حتی میان روشن - فکرا ن انقلابی) در ایران است.

اما، لازمه ایجاد هسته های کارگری (و نه پایتاکمیته های عمل سراسری تدارک اعتماد)، وجود یک تشکیلات انقلابی است که بتواند بر اساس یک استراتژی انقلابی منطبق با شرایط خاص امروز ایران، و یک برنامه انقلابی (برنامه عمل برای کارگران) منطبق با نیازهای زحمتکشان ایران، آغاز به فعالیت متشکل کند. متأسفانه، در شرایط کنونی، در میان طیف "چپ" نه تنها چنین سازمانی وجود ندارد، که با توجه به از هم پاشی سازمان ها و بیادام حیات آنان در ادامه همان برنامه های رفرمیستی/استالینیستی و انحراف های تشکیلاتی، احتمال ایجاد چنین تشکیلاتی از میان آنان و با آنان وجود ندارد.

بنابراین وظیفه اولیه (و حداقل - بر اساس توان موجود) سوسیالیست های انقلابی، در شرایط فعلی، برای تدارک دخالت در جنبش کارگسری دوگانه است: از یکسو، تلاش برای ایجاد ارتباط با قشر پیشروی ایران -

برای تدارک سازماندهی هسته‌های مخفی (و کمیته‌های مخفی) و برقراری ارتباط نزدیک با کارگران پیشرو، و ازسوی دیگر ایجاد نطفه‌های اولیه یک گروه انقلابی (لنینیستی) - برای دخالت و سازمان دهی فعالیت متشکل سیاسی درازمدت در جنبش کارگری، و ابزار کار اولیه نیز، یک نشریه کارگری سوسیالیستی مرتب است - نشریه‌ای که براساس نیازهای فشرپیشروی کارگری در ایران از یکسو و تدارک برای ایجاد نطفه‌های اولیه یک گروه انقلابی ازسوی دیگر بنا شده باشد **.

م. رازی

۲ سپتامبر ۱۹۹۱

* در اینجا صرفاً به راه‌حل‌های تخیلی و غیرواقعی این گروه‌ها و محافل اشاره کوتاه‌تری شده است. ارزیابی برنامه و عملکرد آنان که می‌بایستی از زاویه‌های گوناگون در مبارزه طبقاتی باشد از حوصله این مقاله خارج است. گروه‌های اول و دوم به صورت گرایش‌های متشکل عمل کرده، در صورتیکه دسته‌های سوم و چهارم به شکل محافل غیرمتشکل رنگارنگ موجود هستند.

** وظایف کنونی همان وظایف انجام نپذیرفته دوره گذشته اند اما این تفاوت که حضور سیاسی طبقه کارگر در جدال طبقاتی دوره‌آتی بسیار ملموس‌تر از سابق است. همچنین باید تاکید شود که چنین اقداماتی صرفاً گام‌های مقدماتی در راستای تکالیف فوق‌اند. یک گروه انقلابی برای دخالت در جنبش کارگری، نیاز به ابزار بیشتری دارد - منجمده نشریه تئوریک سیاسی برای تکامل مسایل مرکزی جنبش کارگری در ایران و سطح بین‌المللی، مناسبات تشکیلاتی منسجم و منضبط سالم و دمکراتیک، و بخصوص حداقلی از کادرهای انقلابی و مبارز میان کارگران پیشروی ایران.

وضعیت شوروی : فروپاشی بت استالینیزم

طی چند هفته‌ای که گذشت ، شاهد وقایع و تحولات بسیار مهمی در شوروی بودیم . "اصلاحات " چندساله آقای گرباچف ، نهایتاً نتایج منطقی خود را برجا - همه شوروی گذارد . تدارک سریع برای احیای یک نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیزم در شوروی (بدنبال احیای سرمایه داری در اکثر کشورهای اروپای شرقی) ، انحلال حزب کمونیست شوروی و استعفای شخص گرباچف از مقام دبیر کل آن حزب ، دستگیری کودتاچیان (اکثر اعضای کابینه و نزدیکان گرباچف و رهبران حزب کمونیست شوروی) و در سطح سیاسی ، آماده ساختن شرایط برای ایجاد یک نظام بورژوا دمکراتیک در جامعه شوروی .

اما ، تحولات اخیر هیچ یک غیر مترقبه نبودند . تدارک بازگشت به نظام سرمایه داری از سال های پیش در شوروی مشهود بوده است . بوروکراسی شوروی از سال های نخستین ، پس از غصب قدرت از پرولتاریای شوروی و سرکوب نهادهای دمکراتیک کارگران و زحمتکشان (بطور اخص از اوائل دهه ۱۹۳۰) دچار تضاد درونی بوده است . اقتصاد شوروی نه یک اقتصاد سوسیالیستی و نه یک اقتصاد سرمایه داری بوده است (هنوز نیز نظام سرمایه داری کاملاً احیا نشده است ، کرچه کلیه موانع اصلی از سر راه برداشته شده است) . پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سرنگونی کامل دولت بورژوازی در روسیه ، اقتصاد جامعه آغاز به گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم نهاد ، زیرا که قدرت دولتی در دست ثوراهای کارگری و دهقانی تمرکز یافته بود . در اوائل انقلاب ، کنترل و مدیریت تولید و توزیع در دست نمایندگان واقعی کارگران قرار گرفت ، اما پس از مدتی ، به علل وقایع و شرایط درونی و جهانی * ، قدرت از دست کارگران و دهقانان خارج گشته و بدست یک باند بوروکرات به دور شخص استالین افتاد (مبارزات ضد بوروکراتیک رهبران انقلاب اکتبر ، مانند لنین و تروتسکی نیز نهایتاً به شکست انجامید **) . این فشرده بوروکرات ، از بدو پیدایش همانند انگلی برسدن کارگران شوروی جنگ انداخته و محصول افزونه جامعه را می بلعید . مناسبات شوروی ، از آن پس تبدیل به یک مناسبات منحن بوروکراتیک شد . اقتصاد

* رجوع شونده تقویم سیاسی : "اولین سالهای حیات شوروی" - در همین شماره .

** رجوع شونده : "استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد" (از تروتسکی) و بخشی از وصیتنامه لنین - در همین شماره .

شوروی طی ۶۵ سال گذشته، یک وجه تولید غیر سرمایه‌داری و ویژه‌ای با تضادهای مخصوص به خود بوده است. نیروی محرک بوروکراسی در مدیریت هماهنگی با علایق مصرفی اش بوده است و نه نیاز به حداکثر رسانیدن انباشت تولید اجتماعی. این انگیزه همواره با منطق درونی یک اقتصاد غیر سرمایه‌داری که هدف آن به حداکثر رساندن تولید می باشد، در تضاد قرار گرفت. اختلافات و جناح‌بندی‌ها در حزب کمونیست شوروی از دوره استالین تا به امروز در این تضاد عینی نهفته است. برای حل تضاد دو راه وجود داشت: یا می‌بایستی طبقه کارگر قدرت از دست رفته خود را از طریق یک انقلاب اجتماعی و سرنگونی بوروکراسی مجدداً بدست می‌آورد و یا بوروکراسی به سرمایه‌داری متحول می‌گشت (امروز تضاد اصلی جامعه شوروی به نفع سرمایه‌داری در شرف حل شدن است).

رهبران بوروکراسی شوروی در هر مرحله در طول تاریخ در جستجوی یافتن راه‌حلی برای غلبه بر تضاد درشدن یا بنده بین نیازهای عمومی یک اقتصاد غیر-سرمایه‌داری و منافع مادی بوروکرات‌های منفرد به مثابه نیروی محرک رشد اقتصاد بوده‌اند. در دوره استالین راه حل این تضاد به دو طریق طرح شد. از یک سو- در صورت توفیق در فعالیت اقتصادی - "محرک‌های مادی مصرفی" بوروکرات‌ها افزایش یافتند و از سوی دیگر- در صورت عدم توفیق - بوروکرات‌ها مواجه با زندان و یا اعدام می‌گشتند. شعار استالین به بوروکرات‌ها چنین بود: پاداش یا محازات.

در دوره خروشچف بعطت تغییر در وضعیت اقتصادی راه جدیدی طرح شد. در آن مقطع شوروی نیازمند تغییر سریع اقتصاد از صنعتی کردن گسترده به صنعتی کردن عمقی بود. روش‌های استالین دیگر در انطباق با دوره نویسن نبود. خروشچف نابرابری در سطح درآمدها را کاهش داد و سطح عمومی زندگی در شوروی بالا رفت و محرک امتیازات مصرفی بوروکراسی تا پیش از خود را از دست داد. "اطلاعات" خروشچف محازات‌ها و سرکوب‌ها را کم کرد و انگیزه و محرک بوروکرات‌ها را به سود درکارخانه‌ها مربوط کرد (بازار شبه سرمایه‌داری). در این دوره محرک مدیرکارخانه و بایک بوروکرات دیگر نه دریافت حقوق کلان، که دریافت پاداشی بود که از سودکارخانه نصیب‌اومی شد.

در دوره اخیر- از زمان بقدرت رسیدن گرباچف (۱۹۸۵)- اما، منازعات

دیگر نه برسرپا داشت و نه برسر سود، بوروکراسی شوروی خواهان کسب قدرت تصمیم‌گیری در سطح اقتصاد شده است - یعنی خواهان سرمایه‌دار شدن، آنان در طی سال‌های گذشته صریحا اعلام داشته‌اند که خواهان استفاده "سود" خود به عنوان سرمایه در کارخانه‌ها می‌باشند. آنان خواهان حق اخراج کارگران و نهایتا خواهان احیای یک نظام سرمایه‌داری به سبک کشورهای غربی بوده و هستند. نمایندگی کل قشر بوروکرات نیز با آقای گرباچف بوده است. اختلافات اخیر نیز که منجر به "کودتای" چندروزه گشت، صرفا حول سرعت معرفی کردن سرمایه‌داری در شوروی بوده است و لا غیر. باند آقای یلتسین می‌خواست در ۵۰۰ روز سرمایه‌داری را پیاده کند، باند آقای گرباچف در چند هزار روز، در صورتی که باند یناپو (و کمیته کودتاچی وی) می‌خواست در چند ده هزار روز چنین کند. کلیه این آقایان متعلق به بوروکراسی استالینیستی شوروی و از رهبران "حزب کمونیست" شوروی بوده‌اند. هیچ یک از آنان مدافع مردم زحمتکش شوروی نبوده، نیستند و نخواهند بود. برخی از بوروکرات‌ها صرفا نگران از دست دادن سریع قدرت بوده‌اند. واضح است که نظام سرمایه‌داری به یک طبقه سرمایه‌دار و اقتصاددان‌های بورژوا نیاز دارد و نه یک عسده انکل که سال‌های سال از قبیل کار و زحمت مردم عادی زندگی اشرافی کرده‌اند. برخی دیگر از بوروکرات‌ها تصور می‌کنند که می‌توانند خود را سرپا (۵۰۰ روزه!) به سرمایه‌دار تبدیل کرده و قدرت سابق را کماکان حفظ کنند (در صورتی که با احیای کامل سرمایه‌داری در شوروی امثال یلتسین هم کنار گذاشته خواهند شد). آقای گرباچف نیز در این میان بین این دو جریان در نوسان بوده و نهایتا از همکاران و دوستان نزدیک خود نارو خورد. اما پس از شکست "کودتا" به جناح دیگر پیوست. "کودتا" علیه گرباچف صورت گرفت، اما کودتاچیان نیز در روز نخست وفاداری خود را به نظام سرمایه‌داری و امپریالیزم آمریکا اعلام کردند.

رهبران دولت‌های امپریالیستی نیز برای این امر واقف بودند و تفاوت کیفی ای برای این جناح بندی‌ها قایل نشدند. آقای میتران فرانسه بلافاصله به کودتاچیان پیشنهاد همکاری داد و آقایان جورج بوش آمریکا، جان میجر انگلستان و هلmut کوهل آلمان صرفا پس از قطعی شدن شکست کودتا از آقای گرباچف - دوست نزدیکشان - دفاع کردند!

بخشی از کارگران و روشنفکران شوروی، اما، از آقای بلتسین دفاع کردند. توده‌های زحمتکش شوروی پس از بیش از ۶۵ سال سانسور، تحریف، وضع وحیم اقتصادی و اختناق قرون وسطائی استالینی ... برای احقاق حقوق خود متوسل به تنه‌ایدیل موجود یعنی سرمایه‌داری غرب شده‌اند (بلتسین را از سایرین به غرب نزدیک ترمی بینند). آنان تصور می‌کنند که پاسخ به حفقان استالینیستی، "دمکراسی" غربی (یعنی دمکراسی بورژوازی) است. تملیفات خود بوروکراسی (به خصوص آقای گرباچف و هم‌اکنون بلتسین) و دولت‌های امپریالیستی این توهمات را افزایش داده‌است. تنفر مردم شوروی از استالینیزم چنان عمیق است که به هر رژیم و نظامی تن می‌دهند به شرط آنکه استالینیزم سر به نیست شود. بوروکراسی استالینیستی شوروی این مدافعان دروغین کمونیزم و لنینیزم در طی بیش از نیم قرن به نام کمونیزم، مارکس و لنین، کارگران و زحمتکشان شوروی و اقلیت‌های ملی را تحت ستم قرار داده‌اند. آنان کلیه دستاوردهای انقلاب اکتسرا را به ابتذال کشیده و عقابند رهبران انقلاب را تحریف و سانسور کرده‌اند. جای تعجبی نیست که امروز، مردم شوروی و اقلیت‌های ملی مجسمه‌های لنین را پائین می‌کشند و عکس‌های وی را به آتش می‌کشند. از نقطه نظر آنان استالینیزم و لنینیزم (سوسیالیزم انقلابی و یا کمونیزم) یکی هستند (بیاری از کراش‌های سرمایه‌داری، لیبرال و دمکرات و اکثر استالینیست‌های ایرانی و غیر ایرانی نیز چنین می‌پندارند). اما، کارگران و اقلیت‌های ملی شوروی پس از یک تجربه کوتاه به عسوارض ناشی از بحران نظام سرمایه‌داری پی خواهند برد. با فروپاشی استالینیزم نه تنها دیکتاتوری نوینی با ابزار جدیدتری جایگزین ساختار قبلی می‌شود، که بحران اقتصادی غربی نیز به ارمان آورده خواهد شد. بیکاری، تورم، بی‌خانمانی، فساد، دزدی و استعمار طبقه کارگر - شدیدتر از سابق - و یک طبقه سرمایه‌دار وابسته به امپریالیزم (که عمدتاً از همان قشر بوروکرات سربیزرون خواهند آورد) به شکل رسمی ظاهر خواهند شد. بدیهی است که ملیت‌های تحت ستم شوروی و کارگران و روشنفکران (که اکنون مدافع بلتسین‌اند) برای بازگشت چنین نظامی، در مقابل بوروکراسی استالینیستی مقاومت نکرده‌اند. در آینده نه چندان دور، بار دیگر ما شاهد مبارزات ضد سرمایه‌داری در ایسین جامعه خواهیم بود (این تحولات هم‌اکنون در اروپای شرقی آغاز شده‌اند).

گرایش های سوسیالیزم انقلابی از درون جنبش کارگری ظاهر خواهند شد که نه تنها عقاید رهبران انقلاب اکتبر را زنده خواهند کرد که مبارزات نوین ضد سرمایه داری در جامعه شوروی را هدایت خواهند کرد. دموکراسی واقعی صرفا پس از سرنگونی کل دستگاه بوروکراسی استالینیستی و متحدین جدید سرمایه داران ، و بر اساس سنت های انقلاب اکتبر - از طریق تشکیل شوراهای کارگری - می تواند تحقق یابد.

ما زیار روزیه

۲۵ اوت ۱۹۹۱

باقی از صفحه ۴۰

به کمک شرایط مساعد در کشور یا کشورهایی که با آنها معامله و تجارت دارد، تخفیف پیدا کنند.

ولی با همه اینها ، سرمایه داران نتوانسته اند بحران عمیق جهانی را که هم اکنون با آن دست به گریبانیم، دفع کنند. دفع این بحران نیاز به مفاصل طبقاتی در سطح جهانی دارد. انکشاف سرمایه داری خود، مبارزه طبقاتی را به سطح بی سابقه ای رسانده. شرایط مادی جهانی شدن آنرا مهیا ساخته ، و مشکلاتی که در پیش دارد ، خود سرمایه را به سمت آغاز یک نبرد جهانی با طبقه کارگرسوق می دهند. (مثلا مداخله مستقیم تراست آمریکا ثی ای. ت. ت. در شیلی در سال ۱۹۷۳).

بحران های دوره ای اشباع تولید بخودی خود نابودکننده نظام سرمایه داری نیستند. و به هیچ وجه برای متلاشی کردن آن کفایت نمی کنند. آنها بیانگر این هستند که سرمایه داری دیگر قادر به پیشبرد اقتصاد و فرهنگ بشریت نیست. بلکه برعکس مانعی در راه آن شده. اینکه سرمایه در این دوران ناچار است دست به تخریب های عظیم بزند و خسارات جبران ناپذیری برجای گذارد (جنگ - ها ، بیکاری های عظیم، قحطی در کشورهای وابسته وغیره) ، در واقع فراخوانی است به کارگران تمام جهان به مبارزه.

و این تنها مانع عبورناپذیر برای سرمایه داری است: مبارزه آگاهانه کارگران ، برای ساختن جامعه ای نوین.

(* پایان *)

رابعه مهدوی

اولین سالهای حیات دولت شوروی

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ قدرت سیاسی را به شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و در رأس آن بلشویک‌ها، منتقل کرد. رهبران حزب بلشویک حتی قبل از انقلاب صحبت ساختن جامعه سوسیالیستی کامل در روسیه را به میان نمی‌آوردند. و پس از انقلاب نیز قصد چنین کاری را نداشتند. آنان بر این امر واقف بودند که چنین اقدامی نیازمند تدارک مقدماتی است: درجهای بالا از تکامل نیروهای تولیدی، پیشرفت تکنولوژی، ارتقاء سطح فرهنگی زحمتکشان و تسلط کارگاه‌های بزرگ بر کوچک و غلبه صنعت بر کشاورزی. بلشویک‌ها پیروزی نهایی انقلاب در روسیه را بمثابة حلقه‌ای از زنجیر انقلابات بین‌المللی تلقی می‌کردند، بخصوص توفیق انقلاب در آلمان. لنین بارها بدین نکات تاکید کرده، وی در سال ۱۹۲۰ اظهار داشت: "ما پس از سه سال از خود می‌پرسیدیم که وظایف و شرایط پیروزی انقلاب پرولتری در روسیه چیست. ما همواره اعلام کرده‌ایم که این پیروزی بدون کمک انقلاب پرولتری در غرب ادامه نخواهد یافت، و انقلاب ما را فقط از دیدگاه‌های بین‌المللی می‌توان مورد دآوری صحیح قرار داد. برای آنکه انقلاب ما ادامه یابد، انقلاب پرولتری باید در همه، بسا دستکم در مهم‌ترین کشورهای سرمایه‌داری پیروز گردد. پس از سه سال مبارزه بیگیر و سخت می‌بینیم که پیش‌گویی‌های ما ناچاره حد تاخیر شده و ناچاره حد تاخیر نشده".

شکست انقلابات، بویژه در آلمان، مسایل نوینی را در برابر دولتست جوان کارگری در شوروی قرار داد. کمک‌رسانی به گسترش انقلابات جهانی، اتخاذ سیاست اقتصادی برای گذار به سوسیالیسم و مقابله با امپریالیسم و ضد-انقلاب داخلی... همگی بردوش دولت کارگری افتاد. در نخستین برنامه حکومت کارگری هنوز خلع ید بی‌واسطه از سرمایه‌داران پیش‌بینی نشده بود. در برنامه مذکور صرفاً کنترل عمومی تولید توسط کارگران طرح شد، زیرا که کارگران می‌بایست از طریق نظارت بر مدیران و سرمایه‌داران، در ابتدا، فنون اموراتمادی و اداری را بیاموزند*.

* رجوع شود به "مدیریت کارگری و کنترل کارگری (تجربه انقلاب روسیه)", دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره ۵.

دخالت و تهاجم نظامی کشورهای امپریالیستی و ارتش سفید، خودداری عناصر وابسته به گروه‌های مخالف از شرکت در امور اقتصادی و اداری، و خرابکاری ممتد... و مضافاً بر اینها، خرابی‌های ناشی از جنگ و در پی آن دو سال ونیسم جنگ داخلی، کشور و اقتصاد را به کلی ویران کرد. میزان تولید صنایع به یک پنجم سطح قبل از جنگ رسید. صنعت از هم پاشید و رابطه بین شهر و روستا از بین رفت. در نتیجه برنامه‌های درازمدت بلشویک‌ها برای پیشبرد اقتصاد به ناچار متوقف شد و سیاست‌های اقتصادی نوین و مشخص، بالاچار برای جلوگیری از ویرانی و خرابی اوضاع طرح شد. تا پایان سال ۱۹۱۸ با ملی کردن بانک‌ها، بازرگانی بزرگ، صنایع، تمامی ثروت خارجی و برقراری انحصار دولتی در بازرگانی خارجی، ساختار اقتصادی نوینی برقرار گشت. در شرایط محاصره اقتصادی، یک نظام خاص اقتصادی تحت عنوان "کمونیسم جنگی" معرفی شد. "کمونیسم جنگی" بیشتر نوعی جیره‌بندی بود تا شکل خاصی از اقتصاد با-برنامه. تولید کالا محدود شد و طبق لایحه ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸، تمامی بازرگانی دولتی گشت. بخش عمده مزد کارگران و کارمندان به صورت حسی داده می‌شد. بازرگانی میان شهر و روستا صرفاً به مبادله محصولات محدود گشت. در مواردی که روستا ثبات مقاومت میکردند، گروه‌های مسلح دولتی، حتی با زور، آنچه را که شهرها نیاز داشتند، از روستا ثبات می‌گرفتند. (طبق لایحه ۶ اوت ۱۹۱۸). تولید صنعتی بسرعت کاهش یافت و صرفاً به رفع نیازهای ارتش محدود گشت. سیستم پولی با تورم شدید مواجه شد و تمامی زندگی اقتصادی به ویرانی کشیده شد.

پس از سپری شدن چند سال جنگ داخلی، و توفیق ارتش سرخ بر ضد انقلاب، حکومت کارگری برای رشد نیروهای مولده با ردیگرنا چار شد سیاست اقتصادی نوینی اتخاذ کنند، که عمدتاً به مثابه یک عقب‌نشینی موقت معرفی گشت. سیاست "کمونیسم جنگی" منسفی شد و "سیاست اقتصادی نوین" (نپ)، جای آنرا گرفت. سب عبارت بود از واگذاری بخش بیشتری از محصولات کشاورزی به دهقانان. دهقانان محصولات خود را در یک "بازار آزاد" به فروش میرساندند، و در مقابل به دولت مالیاتی بشکل محصولات کشاورزی - "مالیات حسی" - تحویل می‌دادند. آزادی بازرگانی برای عمده‌فروشی و خرده‌فروشی مجدداً برقرار گشت. عنصر اقتصاد "سرما به داری دولتی" به مثابه شرایط لازم گذار به سوسیالیسم تحت دیکتاتور پرولتاریا معرفی شد. در نتیجه، این سیاست، وضع مالی به تدریج بهبود یافت، روبل تثبیت شد، و پرداخت دستمزدها به جنس از میان رفت. مناسبات بازرگانی با کشورهای سرما به داری، تحت نظارت دولت کارگری، برقرار

شد و به سرمایه‌داران خارجی امتیازاتی داده شد تا در تکامل نیروهای تولیدی شتاب ایجاد گردد. پیشه‌وری و صنعت کوچک رشد کرد.

سیاست نپ، البته با موفقیت سریعی در افزایش تولید کشاورزی و صنایع سبک روبرو گشت. تا آوریل ۱۹۲۲، تولید کشاورزی به ۷۵٪ سطح ۱۹۱۲ رسید. تا سال ۱۹۲۲ تولید صنایع دهقانی ودستی به ۵۴٪ سطح تولید قبل از جنگ رسید. اما، همراه با این موفقیت‌ها، دولت کارگری با مسائل نوینی روبرو شد. تاکید بر رشد صنایع کوچک، منجر به این شد که رشد صنایع سنگین با همان آهستگی صنایع سبک رشد نکنند. در بخش صنایع سبک که استقرار تولید خصوصی، جایز شمرده شده بود، بیکاری نیز رشد کرد. تا سپتامبر ۱۹۲۲، نیم میلیون از کل نیروی کار ۳ میلیون نفری بیکار بودند. از سوی دیگر، قشر نوینی از مدیران کارخانه، متخصصان، تکنوکرات‌ها، دهقانان مرفه، تجار و محترکترین در حال رشد و نمو بودند. تا پایان سال ۱۹۲۲، ۸۳٪ تجارت داخلی متعلق به بخش خصوصی بود. متخصصین و مدیران کارخانه و روشنفکران بازمانده از سیستم قبلی که پس از انقلاب جایان را بتدریج به کارگران داده بودند، مجدداً به صحنه بازگشتند و از دولت کارگری در مقابل خدمات تخصصی شان امتیازات بسیاری گرفتند. اقشار خرده‌بورژوازی شهری و روستایی نسبت به کارگران گستاخ شدند، و تمامی اینان نمایندگان سیاسی خود را در حزب بلشویک نیکسز پیدا کردند. عده زیادی که قبلاً یا در صفوف امثال منشویک‌ها بودند و یا در بهترین حالات همبستگی غیرفمالی با بلشویک‌ها داشتند، صرفاً برای کسب موقعیت اجتماعی به حزب در قدرت پیوستند. قشر بوروکراتی در همه زمینه‌های سازمان اجتماعی و اقتصادی، در دستگاه دولتی و حتی در حزب بلشویک خود را منجم کرد. زمینه‌رشد و کسب قدرت این قشر، از یکسو، شرایط داخلی بود (کمبودمادی و میراث عقب‌ماندگی‌های اقتصادی و فرهنگی، لطمات و ضربات جنگ داخلی بر پیکر طبقه کارگر و دولت کارگری نوپا - که بهترین عناصر پیشرو کارگری رایا هلاک و یا در اثر کمبودها و قحطی‌ها و... مایوس و خسته کرد)، و از سوی دیگر، شکست انقلابات - بخصوص آلمان صنعتی - ضربه کاری بر روحیه‌ها وارد آورد. اکنون واضح بود که تا برآمدن انقلابی جدید باید سالها انتظار کشید. این توازن قوای جدید که بر اثر شکست طبقه کارگر در سایر کشورهای اروپا ایجاد گشت، همانی بود که به روی کار آمدن فاشیسم در چند کشور سرمایه‌داری پیشرفته منجر گشت. در شوروی، اکنون، برخلاف وضع اسفناک طبقه کارگر و متحدینش، قشر نوین ایجاد شده، از منافع و امتیازات مادی برخوردار گشته بود

که در دفاع از آن ، خواهان حفظ شرایط موجود بود. برای بوروکراسی هر حرکت مبارزاتی ، چه در شوروی و چه در سایر نقاط جهان خطری علیه امتیازات مادی و سیاسی اش را بدنبال می آورد. محافظه کاری قشر بوروکرات برجسته پایه مادی ای استوار شده بود. (مبارزات لنین، از سال ۱۹۲۰ تا آخر عمرش ، علیه این خطر رشد یابنده متوجه گشت *).

از لحاظ اقتصادی ، بویژه در ارتباط با روستا نیز سیاست نپ با مشکلاتی روبرو شد (بخصوص پس از مرگ لنین). سیاست نپ شکاف طبقاتی درون اقشار روستا را افزایش داد. کولاک ها ، دهقانان ثروتمند و مرفه ، در ازای اضافه محصول کشت و رزی ، بتدریج خواهان محصولات صنعتی شدند که دولت کارگری قادر به تولید آن نبود. آنان از دولت کارگری قطع امید کرده و چشم خود را به بازار جهانی دوختند. بدین ترتیب ، در سال ۱۹۲۳ ، بحثی میان رهبران حزب بلشویک در مورد رابطه میان بخش دولتی (صنایع سنگین) و بخش خصوصی در کشت و رزی و بازرگانی در گرفت. در جریان این بحث ، اپوزیسیون به رهبری تروتسکی ، از تصمیمی کردن سریع دفاع کرده و خطر دوغامل را گوشزد می کرد: ارتباط دهقانان ثروتمند - کولاک ها - با بازار جهانی و عدم وجود اتحاد میان کارگران و دهقانان. اپوزیسیون پیش - نهاد ممانعت قاطع از خطراول ، و برقراری اتحاد میان کارگران و دهقانان را طرح می کرد و در ادامه بر ضرورت یک برنامه عمومی صنعتی شدن و تراکم سریع در صنعت سنگین اصرار می ورزید. اکثریت کمیته مرکزی ، اما با این پیشنهادات مخالفت کرد و شعار زیر را راسلوحه عمل خود قرار داد: "دهقانان ثروتمند شوید". کولاک ها نیز با کمال میل ثروتمند شدند. با اتکا به این پایه اجتماعی ، رهبری بوروکرات حزب با مانورهای غیردمکراتیک ، اپوزیسیون را نخست حذف و سپس بطور فیزیکی سرکوب ساخت. نتیجه منطقی چنین سیاستی این بود که این بازار کولاک ها که قدرت اقتصادی قابل توجهی کسب کرده بودند ، مبادله محصولات با شهرها را تحریم کردند و طی سال ۱۹۲۷ دولت را کاملاً تحت فشار گذاشتند. رهبری حزب که گرفتار سیاست غلط خود شده بود ، برای رهایی گریبان خود ، به "راه حل" کشتار و وحشیانه میلیون ها کولاک و مخالفین روستائی دست زد... و تنها پس از این واقعه بود که ناچاراً سیاست اقتصادی صنعتی کردن سریع را به اجرا گذاشت. بجز آن میتوان گفت که اگر مبارزات اپوزیسیون و هراس بوروکراسی از آن نبود ، سرمایه داری بسرعت در همین دوره احیا گشته بود و از بسیاری از اطلاعات جزئی نیز خبری نبود. خطر تشکیل یک طبقه نوپای سرمایه دار ، موقتاً عقب زده شد. اما مردم شوروی بهای سنگینی برای این ماجراجویی پرداختند.

تنظیم از : سارا مقدم
* رجوع شود به اسناد تاریخی - نامه های لنین - در همین شماره .

استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

مقاله زهیرالئون تروتسکی درنوا مبر ۱۹۳۵ هنگا مبهکه درنروز در تبمید برمی بردنوشت . این مقاله در اصل بزبان روسی در "بولتن اپوزیسیون" ، شماره ۴۶ ، بتا ریخدا مبر ۱۹۳۵ چاپ شد . این مقاله از این نظر جالب است که تروتسکی در آن توضیح می دهد که چرا از ارتش سرخ برای جلوگیری از رسیدن استالین بقدرت استفاده نکرد .

تروتسکی این مقاله را در جواب فردز لر Pred Zeller دبیر سازمان جوانان سن نوشت . فردز لر از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب بعطت طرفداریش از نظریات اپوزیسیون چپ بین المللی اخراج شد . این مقاله نخستین بار در نشریه کندوکا و ، شماره ۴ ، ۱۳۵۵ به فارسی انتشار یافت .

سوالاتی که درنا مرفیق زلم مطرح شده نه تنها از نظرتاریخی بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت اند . این سوالات اغلب هم در نوشته های سیاسی وهم در مکالمات خصوصی ، اگرچه به اشکال مختلف ، اغلب بشکل شخصی ، پیش می آیند . "چطور و چرا قدرت را از دست دادید؟" ، "چگونه استالین دستگاره را در اختیار خود گرفت؟" و "قدرت استالین از کجا سرچشمه میگیرد؟" . قوانین داخلی انقلاب و ضد انقلاب همیشه وهمه جا بصورت کاملاً انفرادی مطرح می شوند . گوئی که مطلب مورد بحث بازی شطرنج یا یک مسابقه ورزشی است و نه تفاذهای و تغییرات عمیق با ما هیتی اجتماعی . در این رابطه بسیاری از شبهه مارکسیست ها فرقی با دمکرات های معمولی ، که در مقابله با جنبش های توده ای عظیم ممیاز فعالیت های پارلمانی را بکار می گیرند ، ندارند .

هرکس که فهم هر چند کمی هم از تاریخ داشته باشد می داند که هر انقلابی بدنسبال خود ضد انقلاب را نیز دارد . مطمئناً هرگز این ضد انقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً بدوران پیش از انقلاب برگرداند ولیکن قسمت اعظم و گاه مهم ترین قسمت دستاورد های سیاسی مردم را از آنان پس می گیرد . معمولاً اولین قربانی این موج ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده ها را در اولین دوره انقلاب یعنی دوره تهاجمی آن ، در هنگام "قهرمانی" آن در دست داشتند . این مشاهده کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که مطلب صرفاً مسئله مهارت ، ذکاوت یا هنردو یا چند فرد نیست بلکه علل بی اندازه عمیق تری در میان است .

مارکسیستها ، برخلاف قدریهای سطحی منکر نقش فرد و ابتکار و اراده او در

کشمکش‌های اجتماعی نیستند. ولی برعکس ایده‌آلیستها، مارکسیستها میدانند که در تحلیل نهائی تعیین‌کننده آگاهی (شرایط) موجودیت است. نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است. بدون یک رهبری صحیح پرولتاریا نمی‌تواند پیروز شود. ولی بهترین رهبری‌ها نیز بدون وجود شرایط عینی، نمی‌توانند انقلاب را خلق کنند. از مهمترین صفات یک رهبری پرولتاری قوه تشخیص آن بین مواقع حمله و مواقع عقب نشینی است. قدرت عمده‌لنین در همین قوه تشخیص بود.

موفقیت یا شکست مبارزه با پوزسیون چپ بر علیه بوروکراسی، طبیعتاً تا حدی صفات رهبران دواردوی متخاصم بستگی داشت. ولی قبل از اینکه از این صفات صحبت کنیم باید بخوبی خصوصیات خود این دواردوی متخاصم را بشناسیم زیرا که بهترین رهبریک طرف ممکن است برای طرف دیگر کاملاً بی‌ارزش باشد و همین طور برعکس. سوالاتی نظیر "چرا تروتسکی از دستگاه نظامی بر علیه استالین استفاده نکرد؟" - سوالاتی که این روزها خیلی رایج (و خیلی هم بچگانه) است - بروشن‌ترین وجهی‌شان می‌دهد که سوال کننده نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند دلایل کلی تاریخی علیه بوروکراسی شوروی را بر پیش‌آهنگ انقلابی پرولتاریا بفهمد. درباره این دلایل بیش از یکبار در چندین کتاب از جمله در اتوبیوگرافی خود نوشته‌ام. در این جا مهمترین نتایج را در چند خط خلاصه می‌کنم.

ضامن پیروزی انقلاب اکتبر بوروکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش را توده‌های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک‌ها بعهده داشتند. بوروکراسی فقط بعد از این پیروزی قطعی بود که شروع به رشد کرد، و افراد متشکل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از نمایندگان طبقات دیگر نیز می‌بودند. (کارمندان سابق تزار، افسران، روشنفکران بورژوا و سایرین). اکثریت غالب بوروکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکتبر در اردوی بورژوازی بودند. آن عده از افسراد بوروکراسی فعلی که در روزهای اکتبر در جبهه بلشویک‌ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هر چند کم‌اهمیت، چه در تدارک وجه در پیشبرد انقلاب و اولین سالهای بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضوع از همه بیشتر در مورد استالین صدق می‌کند. بوروکراتهای جوان فعلی هم، همه منتحب و تربیت شده بوروکراتهای قدیمی هستند و اغلب اوقات فرزندان آنان اند. ورثین این کاست تا زه که بعد از انقلاب رشد کرده شخص استالین است. بوروکراسی در دوره اولیه جنبش توده‌ها، در دوره قهرمانیش، از این جنبش برمی‌خیزد. اما همین که بسطج بالاتری از توده‌ها بر خاست و "مسئله اجتماعی" خودش را حل کرد (موجودیت مطمئن، نفوذ، احترام و غیره) بوروکراسی سعی می‌کند که توده‌ها را بی‌حرکت نگاهدارد. چرا خود را بخطر

بیندازد؟ خودش چیزی دارد که از کف بدهد. بسط عظیم نفوذ و راه بوروکراسی فرمیست در دوران ترقی کا پینا لیستی و آرامش نسبی نوده های کارکرستورت میگیرد. اما وقتی این آرامش از هم می شکند، چه بسعت جیب، چه بسعت راست است، عظمت بوروکراسی هم بیایان میرسد. هوش و مهارتش تبدیل به ضعف و حماقت میشود. طبیعت "رهبران" بستگی به طبیعت طبقه (یا کاستی) دارد که رهبری می کنند و بسط شرایط عینی ای که این طبقه (یا کاست) در آن قرار دارد.

بوروکراسی شوروی از تمام بوروکراسی های فرمیست کشورهای کا پینا لیستی رویهم بمراتب قدرتمندتر است، زیرا که قدرت دولتی و تمام امتیازات و مزایای مربوط به آن را در دست دارد. این درست است که بوروکراسی شوروی از خاک یک انقلاب پیروزمند پرولتری بپا خاسته، اما بسیار بچکانه است که به این علت تصویر ایده آلی از این بوروکراسی بسازیم. در یک کشور بسیار فقیر - و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر هنوز کشور بسیار فقیر است که در آن یک اطاق خصوصی، غذا و پوشاک کافی فقط در دسترس عده معدودی از اهالی است - در چنین کشوری میلیونها بوروکرات، بزرگ و کوچک، همه سعی شان قبل از هر چیز در تضمین وضع خوب زندگی خودشان است. این است علت خودپرستی زیاد و محافظه کاری عظیم بوروکراسی، ترسش در مواجهه با ناراضی نوده ها، تنفرش از انتقاد، اصرار خصمگینانه اش در خفقان هرگونه فکر آزاد، و بالاخره سحود مذهبی و ریاکارانه اش در مقابل "رهبری" که از امتیازات و تسلط بی حدش دفاع می کند و مظهر آن است. تمام اینها رویهم محتوای مبارزه بر علیه "ترونسکیزم" است.

در این امر بسیار مهم هیچ شبهه ای نیست که هر چه ضرباتی شدیدتر بر طبقه کارگر جهانی وارد آمد، بوروکراسی شوروی نیز نیرومندتر گشت. شکست جنبشهای انقلابی در اروپا و آسیا بتدریج اعتماد کارگران شوروی را از متحدین بین المللی اش سلب کرد. در داخل کشور هنوز بدبختی شدید با برجا بود. شجاع ترین و فداکارترین نمایندگان طبقه کارگر با در جنگ داخلی از بین رفته بودند و با ارتقا بمقامات بالاتر خود عمدتاً بصوف بوروکراسی پیوسته، روحیه انقلابی خود را از دست دادند. توده های عظیم مردم خسته از تلاش های دهشتناک سالهای انقلاب، بدون چشم انداز، مسموم بتلخی شکست های پی در پی، بحالت رخوت فرورفتند. این گونه عکس العمل، همانطور که قبلاً گفتیم، بعد از هر انقلابی قابل مشاهده است. مزیت تاریخی عظیم انقلاب اکثریت، بمثابه یک انقلاب پرولتری در این است که این ناامیدی و رخوت بشف دشمن طبقاتی، یعنی بورژوازی و اشراف تمام نشد بلکه بشف قشر بالای خود طبقه کارگر و گروه های میانه ای وابسته بآن که وارد صفوف

بوروکراسی شوروی شده اند، تمام شده است.

پرولتراها انقلابی راستین در ا.ج.ش.س. نه از این دستگا بلکه از فعالیت توده های انقلابی نیرومی گرفتند. بخصوص ارتش سرخ مخلوق "افراد دستگا" نبود (در سالهای بحرانی این دستگا هنوز بسیار ضعیف بود)، بلکه توسط کادرهای کارگران قهرمان تحت رهبری بلشویک ها، با تجمع دهقانان جوان و هدایت آنان در جنگ، ساخته شد. فروکش جنبش انقلابی، خستگی، شکست در اروپا و آسیا، و ناامیدی توده های زحمتکش ملزما و مستقیما بتدریج موقعیت انقلابیون انترناسیونالیست را ضعیف کرد، و از سوی دیگر سبب تقویت موقعیت بوروکراسی ملی و محافظه کار شد. فصل تازه ای از انقلاب آغاز می شود. رهبران دوره قبل حیهه اپوزیسیون را می بندند، در حالیکه سیاستمداران محافظه کار دستگا که نقش فرعی در انقلاب داشتند، همراه با بوروکراسی فاتح جلودار می شوند.

دستگاه نظامی خود قسمتی از دستگا بوروکراسی است. و از لحاظ کیفیت — سات بهیچوجه تمایزی با آن ندارد. کافی است بگوئیم که در سالهای جنگ داخلی دهها هزار افسران سابق تزار به ارتش سرخ پیوستند. در ۱۳ مارس ۱۹۱۹، لنین در مجمعی در پتروگراد گفت: "وقتی تروتسکی اخیرا بمن گفت که در قسمت نظامی تعداد افسران ما بچندین ده هزار رسیده، خوب متوجه شدم که معنی رمز استفا ده از دشمن چیست: چگونه از آنهایی که سابقا دشمن ما بودند در ساختن کمونیسم استفاده کنیم چگونه کمونیسم را با آجرهایی که خود کا پیتال لیستها بر علیه ما جمع آورده اند بسازیم آجرهای دیگری هم نداریم؛ (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، نسخه روسی ۱۹۳۲، گزاره — رش منشی، ص ۶۵). این کادرهای افسران و کارمندان در سالهای اول تحولات فشار و نظارت مستقیم کارگران پیشروانجام وظیفه می کردند. در زیر آتش کشمکش سبعانه، مسئله، موقعیت های ممتاز برای افسران اعلام طرح نبود، حتی خود این مفهوم از اذهان خارج شده بود. اما درست پس از پیروزی و گذار بدوران صلح بود که دستگاه نظامی کوشید تا با نفوذترین قسمت دستگا بوروکراسی و دارای بیشترین مزایا شود. تنها کسی می توانست به افسران بمنظور کسب قدرت اتکا کند که خود حاضر باشد بیش از اشتغای این قشر افسران شکمشان را سیر کنند، یعنی موقعیت برتری برایشان تضمین کند، مدال و رتبه به آنها اعطا کند، خلاصه آنچه را که بوروکراسی استالینیستی بتدریج در عرض ده تا دوازده سال بعدی کرد، یکجا انجام دهد. بسی شک امکان اجرای یک کودتای نظامی بر علیه استالین، کامنف و زینوویف و سایرین وجود داشت بدون اینکه مشکلاتی در برداشته باشد و یا حتی خونریزی ای شود. اما اینکه نتیجه چنین کودتایی درست سریع آهنگ بوروکراتیزه شدن و بسا با رتیزی است که اپوزیسیون چپ بر علیه آن می جنگید.

وظیفه‌لنینیست‌های بلشویک بنا به ماهیت خود این بود که بر بوروکراسی نظامی سرغلبه بوروکراسی حزبی تکیه نکنند، بلکه با تکیه بر پیشاهنگ پرولتری و از طریق آن بر توده‌های مردم، به غلبه بر تمام بوروکراسی و تصفیه آن از تمام عوامل خارجی برخاسته، کنترل شدید کارگران را بر آن تضمین کرده، سیاست آن را دوباره بر راه انترناسیونالیزم انقلابی بیندازند. اما از آنجا که چشمه پر آب قدرت انقلابی توده‌ها در دوره جنگ داخلی، قحطی و اپیدمی رو به خشکی گذاشته بود، بوروکراسی از لحاظ عددی و قدرت رو بر شد گذاشته بود و پرولترهای انقلابی طرف ضعیف‌تر از آب درآمدند. بی‌شک لوای لنینیست‌های بلشویک ده‌ها هزار از بهترین جنگجویان انقلابی و از جمله نظامیان را بخود جلب کرد. کارگران پیشرو و متعادل به اپوزیسیون بودند، ولی این تمایل منفعل باقی ماند، توده‌ها دیگر با ورنداشتند که اوضاع با مبارزه قابل تغییر است. در همین حین بوروکراسی فریاد برآورد که "اپوزیسیون دنبال انقلاب بین‌المللی است و آماده است که ما را به یک جنگ انقلابی بکشانند. این همه بیچارگی و تلاطم بی‌است. ما حق آرامش داریم. بیش از این احتیاج به انقلاب مداوم نداریم. ما همین جا در وطنمان جا می‌مانیم و سوسیالیستی را خواهیم ساخت. کارگران و دهقانان! بما، برهبران خود، اعتماد کنید!" ناگفته نماند که این آغالشگری ملی و محافظه‌کارانه با تهمت‌های خشمگین، گاهی کاملاً ارتجاعی بر علیه انترناسیونالیست‌ها همراه بود. نظامیان و بوروکراسی دولتی را با هم متحد کرد و بدون تردید انکاسی هم در بین توده‌های عقب مانده و خسته پیدا کرد. در نتیجه پیش‌آهنگ بلشویکی خود را منفرد و جدا از هم یافت. اینست رمز پیروزی بوروکراسی.

صحت‌هایی که در باره صفات فوق‌العاده سازمانی و تاکتیکی استالین می‌شود افسانه‌ای است که عمداً "توسط بوروکراسی ا-ج-ش-س و بین‌الملل کمونیست خلق شده و روشن‌فکران چپی بورژوازم، که علیرغم فردگرایی شان در مقابل موفقیت زانومی‌زنند، آن را تکرار می‌کنند. این آقایان موقعی که لنین تدارک انقلاب را می‌دید و تمام کثافات بین‌المللی در تعقیبش بودند، نه‌آورد که می‌کردند و نه ارزشی برایش قائل بودند. برعکس استالین را مورد "ستایش" قرار می‌دهند، زیرا که این ستایش سبب ارضای خاطر و گاهی هم مزایای مستقیمی میشود.

شروع به مقابله با اپوزیسیون چپ در امل از کارهای زینوویف است که استالین. استالین در آغاز کار متردد بود و صبر می‌کرد. اشتباه است که بگویند بیندیشیم که از آغاز استالین حتی نقشه استراتژیکی داشت. او مدام مشغول آزمایش

اوضاع بود. بیشک بستگی انقلابی مارکسیستی بر او سنگینی میکرد. در واقع وی بدنبال سیاست ساده تر، ملی تر و "مطمئن تر" بود. موفقیتی که نصیبش شد، برای خودش هم غیر منتظره بود. این موفقیت، موفقیت قشرباز رهبری، موفقیت اشرافیت انقلابی بود که میخواست خود را از کنترل ستوده ها برهانند و در امور داخلی خود بیک میانه قوی و مطمئن محتاج بود. استالین، شخصیتی درجه دوم در انقلاب پروولتری، رهبری چون و چرای بورکراسی و نغراول صفوف آن شد - نه چیزی بیشتر.

نویسنده فاشیست یا نیمه فاشیست ایتالیایی مالاپارته Malaparthe کتابی به اسم کودتا: فن انقلاب منتشر کرده و در آن این ایده را عرضه می دارد که "تاکتیکهای انقلابی تروتسکی" برخلاف استراتژی لنین می تواند پیروزی در یک کشور معین و تحت شرایط معینی را ضمانت کند. مشکل بتوان از این مهمل ترتیوری تصور کرد. ولی عقلانی که اکنون، با علم با آنچه گذشته، بما تهمت میزند که بیعت دودلوسی قدرت را از رکف دادیم، در واقع از دیدگاه مالاپارته نگاه می کنند: خیال می کنند که با کمک بعضی "رموز" فنی خاص انقلابیون می توانند قدرت را بدست گیرند یا در قدرت باقی بمانند، مستقل از تاثیر عوامل عظیم عینی، نظیر پیروزی یا شکست انقلاب در شرق و غرب، صعود یا نزول جنبش ستوده ای در یک کشور، و غیره. قدرت، جایزه ای نیست که "ما هرگز" افراد می برند. قدرت رابطه ایست بین افراد، و در تحلیل نهائی بین طبقات. همانطور که گفته ایم، رهبری حکومتی اهرم توانائی در موفقیت است. ولی این بهیچوجه آن معنی نیست که رهبری تحت هر شرایطی میتواند باشد پیروزی را تضمین کند.

در تحلیل نهائی، تعیین کننده همان مبارزه طبقاتی و تغییرات داخلی ای است که در داخل ستوده های در حال مبارزه بوجود می آید.

بی شک نمی توان با دقت ریاضی به این سوال جواب داد که اگر لنین زنده بود این مبارزه چگونه انکشاف می یافت؟ شکی نیست که لنین دشمن آشتی نا پذیر این بورکراسی محافظه کار حریص و سیاست استالین که مرتب افراد نظیر خود را بدور خود جمع می کرد می بود. این از یک سلسله نامه ها، مقالات و پیشنهادهای لنین در دوره آخر زندگی، بی شبهه روشن است. بخصوص از "وصیتنامه" وی، که در آن لنین پیشنهاد می کند که استالین از شغلش بعنوان دبیر کل برکنار شود و بالاخره از نامه آخرش که در آن لنین "هرگونه روابط شخصی و رفیقانه" خود را با استالین قطع می کند. لنین بین دو حمله بیماریش، بمن پیشنهاد کرد که فورا کسیون مشترکی برای

مبارزه علیه بورکراسی و کارگزارانش، یعنی داپره‌سازمانی کمیته مرکزی تحت رهبری استالین، تشکیل دهیم. برای کنگره دوازدهم حزب لنین بقول خودش "بمبئی" بر علیه استالین تهیه می‌دید. تمام اینها را - برپایه اسناد دقیق و غیر قابل انکاری - در شرح حال زندگی و در مقاله مخصوصی تحت عنوان "وصیتنامه لنین" آورده‌ام. اقدامات تدارکی لنین نشان می‌دهد که او فکر می‌کرد مبارزه‌ای که در پیش است بسیار دشوار خواهد بود، نه باین علت - در این جای شبهه‌ای نیست - که سخما از استالین بعنوان یک مخالف می‌ترسید (واقعا مسخره است که همچون حرفی زده شود) بلکه باین علت که لنین بوضوح در پشت سر استالین منافع مشترک این فترت در تمدن رهبری بورکراسی را می‌دید. وقتی لنین هنوز زنده بود، استالین سرگرم عملیات مودبانه بود، توسط عمال خود محتاطانه شایعاتی درباره لنین پخش می‌کرد که لنین روشنفکر علیلی است، از اوضاع بی‌خبر است و غیره. یعنی بطور خلاصه همان حکایاتی که حالا توضیح غیر رسمی انترناسیونال کمونیست در مورد خصومت شدید بین استالین و لنین در یک سال و نیم آخر زندگی لنین شده است. در واقع تمام نامه‌ها و مقالاتی که لنین در موقع بیماریش دیکته می‌کرد شاید چکیده‌ای از بهترین افکارش باشد. تیزبینی این "علیل" برای بیش از یک دوچین استالین کافی می‌بود.

با اطمینان می‌توان گفت که اگر لنین بیشتر عمر کرده بود، فشار قدرت مطلق بورکراسی - لااقل در سال‌های نخست - سبک‌تر وارد می‌آمد. اما سال ۱۹۲۶ کزو - پسکایا (همسر لنین) در مجمع گروهی از اعضای اپوزسیون چپ گفت: "اگر لنین امروز زنده می‌بود حلال‌دردندان بود." ترس‌ها و اخطارهای دوران دیشانه لنین هنوز در خاطر کزو پسکایا زنده بود و بهیچوجه توهمی درباره قدرت شخصی لنین نداشت باین امر آگاهی داشت که، بقول خودش، تا چه حد اختیار بهترین ناخداها نیز بدست بادوچریان‌های مخالف می‌باشد.

آیا معنی این حرف اینست که پیروزی استالین اجتناب‌ناپذیر بود؟ آیا معنی آن اینست که مبارزه اپوزسیون چپ (بلشویک - لنینیست‌ها) بی‌مفیده بود؟ طرح سوال بدین گونه بسیار انتزاعی، شامتیکی و قدری است. انکشاف مبارزه خود بدون شک نشان داده است که نیل به پیروزی کامل در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یعنی برای کسب قدرت و ریشه‌کن کردن این سرطان بورکراتیزم اموری بود که بلشویک - لنینیست‌ها بدون پشتیبانی انقلاب جهانی نمی‌توانستند و نخواهند توانست از پیش ببرند. اما این بهیچوجه دلیل بر این نیست که مبارزات آنها

هیچ نتیجه‌ای بیارنیاورد. بدون انتقادهای شجاعانه اپوزیسیون وبدون هراس بورکراسی از اپوزیسیون، سیاست استالین - بوخارین در مورد کولاک‌ها - بیهوده سرمایه‌داری ختم می‌شد. در زیر شلاق اپوزیسیون، بورکراسی مجبور شد کسبه قسمت‌های مهمی از بر نامه‌ها را اقتباس کند. لنینیست‌ها نمی‌توانستند حل‌مسوی فراشد انحطاط رژیم شوروی و اشکالات ناشی از رژیم فردی را بگیرند. ولی با استناد راه‌آه‌آه‌آه کاپیتالیسم جلوی انحلال کامل آن را گرفتند. اصلاحات مترقی بورکراسی نتایج فرعی مبارزه انقلابی اپوزیسیون بود. این برای ما بهیچوجه کافی نیست، ولی بهر حال، شمری است.

در عرصه جنبش کارگری جهانی، که بورکراسی شوروی فقط بطور غیرمستقیم به آن بسنکی دارد، اوضاع هنوز بیشتر برای ا-ج-ش - بنام سعدیراست. از طریق اترناسیونال کمونیست استالینیزم بدترین ترمانقلاب جهانی شده است. بدون استالین هیئتری هم در کار نمی‌بود. در حال حاضر در فرانسه، استالینیزم با پیروی از سیاست عبود که اسم سیاسی آن "جبهه خلقی" است⁺ دارد راه را برای شکست تازه پرولتاریا هموار می‌کند. اما اینجا هم مبارزه اپوزیسیون چپ بی‌شمر نبوده است. در سرتاسر دنیا تعداد کادرهای انقلابیون پرولتری راستین، بلشویک‌های واقعی، که نه به بورکراسی شوروی برای استفاده از اعتبار و خزانه آن بلکه به برنامه‌لنین ولوای انقلاب اکتبی ملحق می‌شوند، در حال رشد و تکثیر است. تحت تعقیب واقعا وحشتناک - و بی سابقه در تاریخ - توسط نیروهای مترک امپریالیسم، رفرمیسم و استالینیزم، بلشویک - لنینیست‌ها در حال رشد و تقویت (نیروهای) خود و کسب اعتماد روز افزون کارگران پیشرو هستند. نشانه غیرقابل انکاری از بحرانی که در حال پیدایش است تکوین شکوهمند جوانان سوسیالیست سن است. انقلاب جهانی تحت لوای بین الملل چهارم پیش خواهد رفت. موفقیت‌های نخستین آن حتی یک آجر بر روی آجر دیگر از قدرت مطلق - دسه استالینستی، افسانه‌هایش، تهمت‌هایش و شهرت‌های تو خالیش باقی بجا نخواهد گذاشت. جمهوری شوروی نظیر پیشین هنگ جهانی پرولتری سرانجام خسودرا از چنگال هست پای بورکراسی نجات خواهد داد. از هم پاشیدن تاریخی استالینیزم اجتناب ناپذیر است و بخاطر جنایات بی‌شمارش علیه طبقه کارگر جهانی سرور این سرنوشت است. ما تصفیه دیگری نمی‌خواهیم و انتظارش را هم نداریم.

لئون تروتسکی ۱۲ نوامبر ۱۹۳۵

* رجوع شود به: اسناد تاریخی: وصیت‌نامه لنین. در هفتمین شماره.
 رجوع شود به: دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره ۲

لنین در سال ۱۹۲۲ شروع به مبارزه علیه بوروکراسی درون حزب کرد. سیر تکاملی این مبارزه از این قرار بود: لنین در اوائل سال ۱۹۲۲، در کنفره یازدهم حزب کمونیست یعنی آخرین کنفره ای که توانست در آن شرکت کند، اکثریت خود را به مبارزه علیه بوروکراسی در سازمان های دولتی اختصاص داد. بطور مثال او گفت:

"دولت در دست ماست ... اما به طریقی که ما می خواسته ایم عمل نشده است ... ما ننداما شینی که در جهت خواست راننده اش نمی رفت و در جهتی که شخص دیگری می خواست حرکت می کرد، مثل اینکه ما شین را دست مرموز و بدون قانونی می راند، خدا می داند دست چه کسی، شاید دست یک منفعت طلب و یا یک سرمایه دار و یا هر دو".

با وجود این لنین هنوز به حزب بلشویک اعتماد داشت و عقیده داشت که با تغییر مقام های اداری در سازمان های دولتی و جای دادن کمونیست های مسوول در آنها می توان برای بوروکراسی غلبه کرد.

اما در اواسط دسامبر سال ۱۹۲۲ ناگهان تغییری در این مورد در رفتار لنین به چشم می خورد. در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۲، لنین به تروتسکی پیشنهاد داد تا برای دفاع از انحصار تجارت خارجی را می دهد. کمیته مرکزی در غیاب لنین و تروتسکی در اوائل اکتبر ۱۹۲۲، مقرراتی را تصویب کرده و تصمیم گرفته بود که قوانین انحصار تجارت خارجی آزاد تر شود و حتی به بخش های خصوصی کوچک اجازه دست یابی به بازارهای دنیا داده شود. لنین این را امری خطرناک می دانست و در نامه ای که در تاریخ ۱۳ اکتبر به استالین می نویسد می گوید: این تصمیم "انحصار تجارت خارجی را خورده خواهد کرد". و پیشنهاد می کند که "... تصمیم گیری بر سر این مساله برای دو ماه یعنی تا جلسه عمومی بعدی کمیته مرکزی به تاخیر بیفتد..." (کلیات، جلد ۳۳، صفحه ۳۷۵). در همین حال لنین مطلع می شود که تروتسکی هم نظرات مشابهی در این مورد دارد و او را نامه زیر را به تروتسکی می نویسد:

"... من در پلنوم می خواهم برای انحصار مبارزه کنم.
شما چطور؟"

۱۲ دسامبر ۱۹۲۲

بعدالتحریر: اگر زودتر جواب بدهید بهتر است"

(کلیات لنین، جلد ۴۵، صفحه ۶۰۱)

تروتسکی در جوابی به لنین موافقت خود را برای این مبارزه اعلام کرد .
ولی کمیته مرکزی پس از چند هفته ، قطعاً مفصلی را به اتفاق آراء لموکرد . لنین
سپس در نامه ای به تروتسکی نوشت :

"... جناح پیداست ، به نظرمی رسد که توفیق دست داد تا مواضع بدون
آنکه تیری رها کرده و فقط با یک ما نور اشغال شود . من پیشنهاد می کنم
که نباید ایستاد و باید حمله را ادامه داد..."
(کلیات لنین ، جلد ۴۵ ، ص ۶۰۶)

و سپس تدارک مبارزه در کنفره دوازدهم حزب را شروع کرد . در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۲ ،
در مقاله ، "حکومت بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان دهیم" ، پیشنهاد
می کند که برای بهبود دستگاه دولتی و حزبی و جلوگیری از بوروکراتیزم ، بازرسی
کارگری و دهقانی تجدید سازمان داده شود . این نهاد می باید شامل ۷۵ تا ۱۰۰ کارگر
و دهقان آگاه با حقوقی مساوی اعضای کمیته مرکزی باشد و اعضای کمیسیون مرکزی
بشمس باید در جلسات دفتر سیاسی شرکت کنند و همه مدارک برای آنان قابل دسترسی
باشد و نتوانند "بدون توجه به مقام" در مقابل هراتورینهای واری کرده و جواب
بخواهند . و جندی بعد در ۲ مارس ۱۹۲۲ ، در مقاله "بهبود است کمتر ، ولی بهتر" ،
به تفصیل به این مسائل پرداخته و پیشنهاداتی علیه بوروکراسی در حال تشکیل می دهد :

"... اگر در موسسات اروپای غربی این قبیل پیشنهادات ، موجب برانگیختن
حتمی بی نظیر و برآشفتنکی اخلاقی و غیره گردد ، امیدوارم که ما هنوز
آس قدر بوروکرات نشده باشیم که چنین احساساتی از خود نشان دهیم..."
"... امیدواریم بازرسی کارگری و دهقانی جدید ما صفتی را که فرانسوی ها
pruderie می نامند و ما می توانیم آنرا ادا و اصول مضحک بنامیم و برای
بوروکراسی ما ، چه بوروکراسی دولتی و چه بوروکراسی حزبی بی -
نهایت مطلوبست ، دور بیندازد . بعنوان جمله معترضه بگوئیم که بورو -
کراتیزم نه نهاد در موسسات دولتی ما ، بلکه در موسسات حزبی ما نیز وجود
دارد..."

در همین زمان لنین در آخرین ملاقاتش با تروتسکی پیشنهاد "اتحاد بر علیه
بوروکراسی بطور اعم و دفتر سیاسی (به رهبری اسنلین) بطور اخص" را می کند .
(تروتسکی ، کتاب زندگی من ، بریان انگلیسی ، پات فاستندر پریس ، صفحه ۲۷۹) .

دومین مسئله مهمی که پیش آمدولتین مبارزه علیه بوروکراسی رابسر سرآن ادا مهاد، مسئله ملیت های ستمدیده بود. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که مجموعه ای از جمهوریهای مختلف برپایه قدرت شوراها بود تا ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ تشکیل نشده بود. قبل از آن اتحادیه ای با قراردادهای دوجانبه بین جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه و پنج جمهوری دیگر موجود بود: اوکراین با یلوروسیه، گرجستان، آذربایجان و ارمنستان. در سال ۱۹۲۲، استالین به عنوان کمیسر ملیت ها، مسئول ریختن طرحی برای عادی کردن روابط این جمهوریها شد. این طرح که به نام "طرح خودمختاری" مشهور است برای ورود جمهوریهای غیر روس به جمهوری شوروی روسیه به عنوان جمهوریهای خودمختار منظور شده بود. و قرار بود که مرکز این جمهوری در مسکو باشد. این طرح از طرف بلشویکها گرجستان رد شد.

پس از این امر استالین خواست تا مخالفت بلشویکهای گرجستان را با گذراندن قطعنامه ای در حزب سرکوب کند. این امر باعث شد تا رهبران حزب بلشویک گرجستان از روی اعتراض استعفا دهند. این اختلافات به شدت روبه افزایش بود و کار به جایی رسید که ارجونیکیدزه، یکی از همکاران استالین، یکی از رهبران حزب بلشویک گرجستان را با حمله بدنی مغلوب کرد. این عمل تا شیر عمیقی بر روی لنین گذاشت. او دیگر به استالین و درزینسکی که مسئول تحقیق در این امر بودند اطمینان نداشت و در نامه ای که به تروتسکی نوشت این عدم اطمینان به خوبی مشهود است:

خیلی محرمانه
شخصی

رفیق عزیز تروتسکی:

تقاضای جدی دارم که شما دفاع در مورد گرجستان را در کمیته مرکزی حزب به عهده بگیرید. این قضیه اکنون تحت "تعقیب" استالین و درزینسکی قرار دارد که من به بیطرفی آنها نمیتوانم اطمینان کنم. درست برعکس.

اسناد تاریخی

من خیلی احساس راحتی می‌کردم اگر شما توافق میکردید که این دفاع را تقبل کنید. اگر به دلیلی میخواهید از اینکار اجتناب کنید. تمام این اسناد را به من بازگردانید. من آنرا نشانهء عدم توافق شما تلقی خواهم کرد.

بایستهرین دروهای رفیقا

لنین

۵ مارس ۱۹۲۳

اکلیات لنین ، جلد ۴۵ ، صفحه ۶۰۷

آخرین نامه های لنین

(معروف به وصیت نامه لنین)

لنین خود را آماده می‌کرد تا در کنفره دوازدهم حزب کمونیست که قرار بود در مارس ۱۹۲۳ برگزار شود و سپس به آوریل همان سال به تعویق افتاد ، علییه بوروکراسی مبارزه نماید. به همین دلیل لنین نامه ای به کنفره نوشت و سه همروه همکارش کرویسکا با دادنا آن را در آن کنفره بخش کند. این نامه در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲ سوشته شده است و تا تاریخ ۲۶ دسامبر چند قطعه دیگر به آن اضافه شده است. در این نامه ها نکات زیر به چشم می‌خورد. (جلد ۳۳ ، صفحات ۵۹۷-۵۹۳ ، ۶۰۴-۶۰۳)

۱ - پیشنهاد برای افزایش اعضای کمیته مرکزی از ۵ نفر به ۱۰۰ نفر و شرکت دادن کارگران در این کمیته مرکزی. این امر برای تقلیل نفوذ استالین و مبارزه با این بوروکراسی در نظر گرفته شده بود. " فکر می‌کنم که چند دوچین کارگر عضو کمیته مرکزی بنواستند بهتر از هر کس به مسئله مراقبت ، بهبود و تحدید بنای دستگاه دولتی ما بپردازند... "

۲ - حواستاری برکناری استالین. لنین این را در نامه مرثیاد ذکر می‌کند:

"رفیق استالین که به دبیرکلی رسیده ، قدرت نامحدودی را در دست خود متمرکز کرده است و من اطمینان ندارم که او همیشه بتواند با احتیاط لازم از آن استفاده کند. از سوی دیگر رفیق تروتسکی ، همانطور که در

اسناد تاریخی

مبارزه خود علیه کمیته مرکزی، در مورد مسئله کمیساریای خلق در امور راهها و ارتباطات نشان داد، فقط با قابلیت‌های عالیش نیست که جلب نظر می‌کند. شاید قابل‌ترین فرد در کمیته، مرکزی کنونی باشد، اما بیش از حد تک‌باغه نفس دارد و بیش از حد محدود جنبه، کاملاً اداری امور است. وجود این دو خصالت، در دوره‌های بلند پایه، کمیته، مرکزی کنونی، می‌تواند باعث اشعاب نبود، و اگر حزب ما اقدامی برای جلوگیری از این امر بکند، ممکن است اشعاب سخوی غیرمنتظره پیش آید.

لنین در یادداشت‌های دیگر، دوباره و به تفصیل از این امید خود سخن گفته است که گسترش کمیته، مرکزی خطرناک‌تر از غمات بین رهبران را کم کند، و سیاست حواستاران شده است که استالین را از مقام دبیر کلی کنار بگذارند:

"استالین بسیار بی‌ادب است و این نقیصه، گرچه در روابط بین‌گمو - نیسها کاملاً قابل تحمل است، در شخص دبیر کل غیر قابل تحمل است. به این دلیل من پیشنهاد می‌کنم که فقط در فکری باشد که به طریقی استالین را از مقامش برکنار کنند و شخص دیگری را که از جهات دیگر فقط دارای امتیازات بیشتری یعنی متحمل تر، وفادارتر، بی‌ادب تر و نسبت به رفقا ملاحظه کارتر و کم‌تر خودرایی است، به جای او بگذارند...."

درباره کیش شخصیت

یکی از شیوه‌های تحمیق توده‌های زحمتکش، توسط فشر بوروکرات حاکم پرشوروی، از دوره استالین تا کنون، استفاده از حربه کیش شخصیت برای "رهبران" بوده است. مجسمه‌ها، تابلوهای تمام قد، انعام‌بافه آمیز زرد تحسین "رهبرانقلاب"، تعریف و تمجیدهای اغراق آمیز و زیاده‌روی‌ها در مدح یا ذم شخصیت‌های برجسته حزب کمونیست (چه استالین و چه لنین یا مارکس)..... صفت‌هایی نظیر "استاد"، "کبیر"، "برجسته" و "تابغه" پس از نام شخصیت‌ها در مقالات مطبوعات تحت کنترل... از خصوصیات بارز دوره استالین بوده است. این‌ها فی‌البداهه نیست که مردم تحت ستم شوروی مبارزات اولیه خود را علیه بوروکراسی از سر کون کردن مجسمه‌های رهبران از میدان‌های شهر آغاز می‌کنند. کلیتاً

اسناد تاریخی

مجمه‌های لنین و تابلوهای مارکس و انگلس بدستور بورکرات‌ها، برای کسب حیثیت و سوء استفاده از نام آنان ساخته شده است. این قبیل اقدامات با سنت‌های سوسیالیستهای انقلابی در تاریخ جنبش کارگری بیگانه بوده است. مارکس و انگلس دشمن تملق و چاپلوسی بودند. مارکس در نامه‌ای به ویلهلم بلوس چنین می‌نویسد:

"به خاطر نفرتی که از کیش شخصیت دارم، هرگز اجازه ندادم پیام‌های ستایش آمیزی که از کشورهای مختلف بر سر من می‌بارید، تا مدتی که بین الملل زنده بود، چاپ و منتشر شوند. حتی هرگز پاسخی به آنها ندادم، مگر برای آنکه ناراضی‌تیم را ابراز کنم." *

انگلس در پاسخ به پیشنهاد تشکیل مجلس دعوتی به افتخار آنان، نوشت:

"مارکس و من همواره با هر نوع تظاهراتی به افتخار افراد، جز در موارد مهم، مخالف بوده‌ایم. هنوز هم همین نظر را داریم، بویژه اگر قرار باشد چنین تظاهراتی به افتخار ما و در زمان حیاتمان صورت گیرد." **

لنین هم همین نظر را داشت. او در جلسه پایانی کنگره نهم حزب در ۱۹۲۵، با ستایشی که به طور خودانگیخته از او شد مخالفت کرد و به نشانه اعتراض به این ندک کوشش نمایندگان که می‌خواستند محبت و احترام خود را به او نشان دهد، سالن جلسه را ترک گفت. لونا چارسکی حکایت می‌کند که در سال ۱۹۱۸، کمی پس از آنکه شدت مجروح شده بود، لنین، و. د. یونج - بروئه‌ویچ وعده‌ای دیگر را احضار کرد و به آنان گفت:

"من متوجه شده‌ام که شروع به بزرگ کردن شخص من کرده‌اند و از این با بیست شدت ناراضیم. این کار، ناراحت کننده و خطرناک است. همه ما میدانیم که هدفمان در یک فرد خاص متجلی نمی‌شود. من منع کردن چنین بدیده‌ای را از طرف خودم، ناشایسته میدانم. این کار بنحوی از انحاء هم منجره است و هم حاکی از پرمدعائی. اما ما باید بتدریج به آن پایان دهیم." +

تنظیم از: سارا مقدم

* مارکس - انگلس، سوچی لتی یا (آثار)، چاپ دوم، جلد ۲۴، ص ۲۴۱.
** همانجا، چاپ اول، جلد ۲۸، ص ۳۸۵.
+ Leninskie Stranitsy (برکهای کزیده‌ای از لنین) مسکو ۱۹۶۵، ص ۱۰۰



درخواست های زنان روستائی آلمان

در ۱۶ دسامبر ۱۹۸۹، چندصد زن از شاخه های فعالیت مختلف و گروه ها و عقاید متفاوت، در سالن دانشگاهی در برلن گرد هم آمدند تا با طرح اساساً مشترکی برای جنبش مستقل زنان، بتوانند زمینه دخالت فعال زنان آلمان شرقی در تغییر و تحولات جاری را فراهم کنند. تشکلات مستقل زنان در این کشور، تنها اخیراً پس از گشایش نسبی فضای سیاسی شروع به پیدایش و ابراز وجود کرده اند.

در این جلسه، بحث در مورد اشکال سازماندهی جنبش زنان و محتوای درخواست ها آغاز گشت. درخواست هایی مانند ضرورت تعیین سهم عادلانه تعداد زنان در مقام های سیاسی، در کارخانجات، در کمیته های کارخانه و غیره، ادامه سوبسید دولتی برای مواد غذایی اولیه، کرایه خانه، فعالیت های فرهنگی، نهادهای نگهداری کودکان و... طرح شد. (هم اکنون کوشش هایی برای حذف سوبسیدها در حال انجام است).

در ادامه بحث ها، زنان حاضر نسبت به اتحاد دو آلمان، اعاده رقابت در تولید، معیار سودآوری موسسات و... ابراز نگرانی کرده و فکرمی کنند که این اقدامات میتواند بی ضرر زنان تمام شده و دستاوردهایی را که تاکنون کسب کرده اند، از بین ببرد. **

و در خاتمه، زنان درباره نتایج رشد اروپا بشکل در حال تکوین، بی ضرر کشورهای عقب افتاده به بحث نشستند.

در زیر سخنرانی نماینده یک گروه مستقل زنان روستایی، درباره شرایط زندگی و کار و درخواست های مشخص شان را که در این جلسه ایراد گشت، می خوانید.

Cahiers du Feminisme

ترجمه زیر از نشریه فرانسوی زبان

شماره ۵۲، بهار ۱۹۹۰ انجام گرفته است.

** در این زمان هنوز اتحاد دو آلمان بوقوع نپیوسته بود.

** ملاحظه کار: در حال حاضر ۹۳٪ زنان در سن فعال، شاغلند. مستاجران تحت حمایت کامل اندوختی در صورت عدم پرداخت کرایه نیز نمی توان اخراجشان کرد.

" من در اینجا به نمایندگی از سوی زنان روستائی ما ن صحبت می کنم .
 دیروز ، گروهی از زنان روستائی تشکیل دادیم . این گروه خود را بخشی از جنبش
 آبی مستقل زنان جمهوری دموکراتیک آلمان تلقی می کند ، و خواهان آنست که
 دست بدست هم دهیم . برای همین ما نیز از بیانیته Ina Merkel حمایت میکنیم .
 اعمای موسس گروه ما عبارتند از : دو زن بارشسته ، یک زن خانه دار ، ده زن
 روستائی عضو تعاونی ، شش کارمند اداری ، دو فروشنده ، یک پیشه ور ، دو حسابدار ،
 یک مهندس ساختمان ، یک دامپزشک ، یک پرستار ، یک پزشک ، دو تکنسین کشاورزی ،
 دو معلم ، و یک زن نویسنده . همه ما در یک امر مشترکیم : اهل روستائیم ، در اعماق
 Mecklenbourg زندگی می کنیم و سوابق کوریایی های این محیط هستیم (خنده
 حصار) . برای ما ، زنان روستا ، نوسازی عمومی این روزها نوعی هراس ایجاد
 کرده ، هراس از دست دادن چشم انداز یک پیشرفت عظیم اجتماعی - اقتصادی ، امنیت
 و آزادی ! در عین حال ، ما شاهد پیدایش خواست انجام یک مبارزه وسیع
 علیه همه کمبودها و انحطاط های ساختاری ، اقتصادی و اخلاقی نیز هستیم . خود
 نیز بطور مشخص خواست های زیر را طرح می کنیم :

- حفظ و دموکراتیزه کردن مداوم مالکیت اجتماعی تعاونی ها .
- برابری حقوق زنان و مردان در تمام سطوح ، در تمام سازمان ها .
- حفظ و ادامه کمک های دولتی در زمینه نگهداری از کودکان (چرا که صحبت از حذف
 این سوسیدها می رود !)

• کاهش فطلی کار ، همانند مردان : در حالیکه وظایف مردان بطور قابل توجهی همراه
 با کاهش کار در فصل زمستان تقلیل مییابد ، کار زنان همچنان بصورت روزکار
 ۸ ساعته سازمان می یابد تا نتوانند از این کاهش فطلی کار بهره مند گردند .
 - در حالیکه اضافه کاری فصل های دیگر شامل حال زنان می شود !

• بهبود قابل توجه حمل و نقل بین دهات و مرکز (که هر سال وضع وخیم تری پیدا
 کرده و اکنون تقریباً حمل و نقلی وجود ندارد ، و اگر ما شین نداشته باشیم باید
 این راه را پیاده طی کنیم) . این امر اساساً مساله زنانست . مردان تنها
 وسیله نقلیه خانواده را در اختیار خود دارند و در بدترین حالت تراکتور متعلق
 به تعاونی تولید کشاورزی را برای این کار قرض میگیرند !

• بهبود واقعی وضع آذوقه روستاها بر پایه ایجاد یک مرکز تبادل محصولات ، یعنی
 بر پایه عرضه کنونی در تجارت عمده . روستاها وضع اسفناکی از لحاظ آذوقه

دارند و از آنچه باقی‌افه‌ای زیبا در کاتالوگ‌ها پیشنهاد می‌شود، مثلاً، آن موزه‌های معروف، در واقعیت خبری نیست.

• برقراری مجدد فروش مکاتبه‌ای برای روستائیان (مانند قبل).

• حمایت از زنان و کودکان کتک‌خورده (بخصوص از مردان مست!) بسیاری اوقات هم از مردان هشیار!). و اتخاذ اقدامات اجتماعی و درمانی علیه رشک مشروب‌خواری در روستا - که این شامل زنان هم می‌شود.

• شرکت در میزگرد *

• مشارکت زنان به نسبت تعدادشان در تمام سطوح مدیریت (شهرها، فرمانداری‌ها، حوزه‌های استان‌ها).

• توجه به مشکلات زنان روستا در جنبش مستقل زنان در جمهوری دمکراتیک آلمان، و تشریح مشکلات آنان در میزگرد مرکزی.

زنان روستا معمولاً تحت روزگار سه‌گانه‌اند. می‌دانیم که زنان در روزبه شغلی مشغولند، و در شب به کار در خانه‌ها می‌روند. ولی زنان روستائی عضو تعاونی در غالب اوقات تولید خصوصی را - که بی‌وقفه و به افزایش است - نیز به‌عهده دارند. همیشه بدترین و سخت‌ترین کارها به زنان محول می‌گردد. مردان از تکنیک‌های مدرن که با روظائفتان راسک می‌کند، بهره‌میرند. سابقاً حیظه‌ای وجود داشت که جمهوری دمکراتیک آلمان خیلی روی آن تبلیغ می‌کرد: اینکه زنان در اینجا یاد می‌گرفتند تراکتور و ماشین درو برانند. در واقعیت اما زنان هرچه کمتر و کمترین کارها را می‌کنند و مردان این مسائل را می‌رانند. زنان سنگ‌ها را جمع می‌کنند، به طرف تراکتور می‌برند، روی واگون می‌ریزند، و وقتی پرشد... مرد تراکتور را روشن می‌کند و می‌برد.

ما خواهان حمایت شما هستیم و از شما می‌خواهیم درباره ما صحبت کنید.

تنظیم از : ستاره‌شهابی

* میزگرد: میزگردی که در سطح ملی، با شرکت نیروهای متفاوت برای بحث حول مسائل مبرم جامعه تشکیل شده بود.

امپریالیزم و عقب ماندگی

سرمایه‌داری شنه‌سود، در چارچوب مرزهای ملی که میراث اولین دوره‌های کشف سرمایه‌داری (از قرن شانزدهم تا نوزدهم) است، بحال خفکی افتاده است.

در اوایل قرن نوزدهم، سرمایه‌داری در جستجوی بازارهای نوین برای محصولاتش، وسعت ضرورت پائین آوردن هزینه تولید از طریق پائین آوردن قیمت مواد اولیه، به‌راسرکره زمین گشاده شد.

امپراطوری‌های استثماری که توسط انگلستان و فرانسه برپا شده بودند، طمع مفرط قدرتهای سرمایه‌داری دیگر (آلمان و اطریش) را برانگیختند. برخورد بین المللی سرمایه‌ها، در قرن بیستم ابعا جدیدی پیدا کرده است: مبارزه برای تقسیم جهان باعث جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و جنگ بمرا ت و وحشتناکتری ۲۵ سال بعد شد.

"عقب ماندگی" تعداد زیادی از کشورهای نتیجه گسترش امپریالیسم سرمایه‌داری است. با تشکیل حکومت‌های مستعمراتی، کشورهای سرمایه‌داری صنعتی در کشورهای که آنها را کما بلا بخود وابسته کرده‌اند، ساختارهای اقتصادی ای ساختند که تنها ما در جهت تهیه مواد اولیه برای کشورهای امپریالیستی و تدارک بازار برای تولیدات صنعتی آنها (عمدتا ماشین آلات) عمل می‌کنند. متلاشی شدن کشاورزی و تولید صنعتی بوسیله سرمایه‌داری باعث بوجود آمدن بیلوونها کارگر عقب مانده (بیگار، بی‌مهارت و مبتلا به سوء تغذیه) شده، و این باعث پائین ماندن دستمزدها در مرز حداقل معیشت آدمی شده (مثلا زندگی در زاغه‌های آمریکای لاتین). میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای عقب مانده مبادله نابرابری جریان افتاده. باین ترتیب که کشورهای امپریالیستی محصولات را کما بلا تولیدشان به کاررکمی احتیاج دارد (چون با ماشین آلات اتوماتیک و با تکنولوژی

عالی تولید می‌شود)، با محصولاتی که حاصل کار بسیار بیشتری هستند (مواد اولیه که کارگر کم مهارت لازم دارند) مبادله می‌کنند. از این رو بخش عظیمی از محصول اضافه اجتماعی که در کشورهای وابسته تولید می‌شود به کشورهای امپریالیستی انتقال پیدا می‌کنند. مبادله نابرابر جلوی پیشرفت کشورهای عقب مانده را می‌گیرد و فاصله ما بین این کشورها و کشورهای امپریالیستی را بیشتر می‌کند.

گسترش جهانی سرمایه‌داری یکی از عوامل دگرگونی عمیق جوامع بشری بوده است. امپریالیسم باعث شده اقتصاد جهانی، بصورتی ناموزون (مابین کشورهای غنی و فقیر) و مرکب (بازار جهانی و نظام جهانی سرمایه‌داری) تحول یابد.

وینا بر این در سراسر کیتی شرایط عینی (مادی) و ذهنی (در آگاهایی انسانها) لازم برای منطقی کردن این جامعه را و ساختن جامعه‌ای جدید، که بر پایه استثمار انسان از انسان بنا نشده باشد، فراهم کرده.

بحران نظام سرمایه‌داری

توضیح ساده دوییده مهم عصر حاضر.

الف) تورم

تورم، که وجه مشخصه دوران بعد از جنگ جهانی دوم است، عبارت از بالا رفتن دائمی قیمتهاست. دلائل اصلی تورم عبارتند از:

- وجود انحصارها یا شرکت‌های عظیمی که با زاراکا ملا در دست خود دارند. این به سرمایه‌داران اجازه می‌دهد با لارفتن دستمزدها را از طریق بالا بردن قیمت فروش دفع کنند. و با این ترتیب سود خود را حفظ کنند. با لارفتن دستمزدها از طریق بالا رفتن قیمت کالاهائی که برای تولید نیروی کار (زندگانی کارگر) لازم است دفع می‌شوند. کارگران خواستار بالا رفتن بیشتر دستمزدها می‌شوند (بعلت بالا رفتن قیمت‌ها) که بار دفع می‌شوند، والی آخر.

- بودجه دولت، که دائم‌دارای کسری بودجه است. (زیرا دولت می‌باید، برای جلب رضایت عمومی دائماً هزینه خدمات اجتماعی را بالا ببرد، برای قادر کردن صنایع ملی بر رقابت از آنها حمایت کند، و غیره) یعنی دولت بیشتر از درآمدش خرج می‌کند. وینا بر این سطح تقاضا را در کشور بالا می‌برد بدون آنکه سطح عرضه را بهمان

میزان بالا ببرد. در نتیجه قیمت ها بالا میروند.

- گسترش مبادلات بین المللی که انتقال تورم از یک کشور به کشور دیگر را تسهیل می کند (صورت ناشیری که با لافتن قیمت محصولات ضروری بر کشورهای وارد کننده و صادرات کننده می گذارد و غیره).

ب) بحران اقتصادی

بر خلاف جوامع ماقبل سرمایه داری که بحران اقتصادی در آنها، بحرانهای کمبود تولید (فحطی)، بعثت مصیبت های طبیعی بود، بحرانهای سرمایه داری، قبل از هر چیز بحران اشاع تولید است.

گاهگاه مسدود شدن بازار، سرمایه داران را وادار به کم کردن مخارج خود، بیکار کردن افراد، لغو کردن خریدهای غیر ضروری، و پائین آوردن میزان سرمایه گذاری جدید، می کند. این عکس العملهای سرمایه داران بسبب خود موجب می شود که سازمانین الات (بعثت کم شدن سرمایه گذاری) و محصولات مصرفی (بعثت کم شدن قدرت خرید و بیکاری) منقبض شود.

در چنین بحران هایی، در تحلیل نهائی، تجدید روندا نشاست سرمایه، و ایجاد سود و گسترش دوباره نیروهای مولده فقط از یک راه امکان پذیر است. از طریق پائین آوردن ارزش نیروی کار، و از بین رفتن بخش هایی از سرمایه که سودآور دارای بارآوری کافی نیستند.

منشاء بحران اشاع تولید در اقتصاد سرمایه داری به این خاطر است که تولید در رابطه مستقیم با مصرف نیست. این رابطه از طریق بازار برقرار می شود، یعنی بعد از تولید کالاها، نه بر اساس برنامهریزی از قبل، با در نظر گرفتن کالاهائی که بیشتر مورد احتیاج است. رقابت سرمایه داران را وادار به توسعه بارآوری می کند، یعنی باعث افزایش قدرت تولید، بدون در نظر گرفتن قدرت جذب بازار می شود.

رقابت آزاد دوران گذشته امروز تبدیل به تراکم، و بوجود آمدن انحصارات و مداخله دولت به نفع انحصارات شده است. مداخله دولت البته امکانات عینی جهت محدود کردن ایجاد بحران را بوجود می آورد. افزون بر این وجود بیمه بیکاری، حق بیکاری، مستمری بازنشستگی و غیره باعث شده اند که پائین رفتن ناگهانی قدرت خرید مردم در ایام بیکاری و پیری، تخفیف قابل ملاحظه ای پیدا کند و این خود از شدت بحران جلوگیری می کند. افزون بر این، وابستگی متقابل کشورهای باعث شده که در موارد متعددی، بحران در کشوری، بکمک خارج کردن سرمایه از تولید، و

باقی در صفحه ۱۶»